

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدرسه زندگی

برگرفته از اخلاق سردار ان شهید استان کرمان

مؤلفان:

دکتر عباسعلی رستمی نسب
(عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)
دکتر سید حمیدرضا علوی
(عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)

سال ۱۳۹۵

به نام خداوند سبحان و حکیم

مژده دهید، مژده دهید، یار پسندید مرا سایه او گشتم و او بُرد به خورشید مرا
جان دل و دیده منم، گریه خندیده منم یار پسندیده منم، یار پسندید مرا
پرتو دیدار خوشش تافته در دیده من آینه در آینه شد، دیدمش و دید مرا

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

حضرت مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی (ع) تمامی آدمیان در تمام زمانها و مکانها را مخاطب این پیام آسمانی خویش قرار دادند رونده به سوی خدا همچون نشسته ای است که به سوی آب روان حرکت می کند؛ چنانکه آن حضرت فرمودند من نبودم مگر به سان تشنه ای که به آب زلال رسید و همچون عاشقی که به معشوق وصال یافت، و بانگ بلند در آستانه چنین وصالی برآوردند که به خدای کعبه رستگار شدم؛ شهادت، همان آرزوی دیرین حضرتش، که بارها سر بر آستان ربوبیت می ساییدند که بار الهی توفیق شهادت در راهت را به ما عطا فرما؛ و می فرمودند خوشا آنانکه در طریق رسیدن به آن یگانه دلپذیر به شهادت نائل می آیند. ایشان پرده از این حقیقت برداشتند که هرگز زیان نکردند برادران ما که توفیق شهادت یافتند از اینکه امروز در بین ما نیستند تا خوراکشان غصه و نوشابه آنان خونابه دل باشد. به خدا سوگند، آنها خدا را ملاقات کردند، که پاداش آنها را داد و پس از دوران

ترس، آنان را در سرای امن خود جایگزین فرمود. کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند و با حق در گذشتند؟

هم اکنون باید گفت که دامان خورشیدپرور امام صالحان روزگار و امیر مؤمنان علی (ع)، امیران قافله عشقی را در خود پرورد که سرداران دل‌ها و قلوب پاکان جهان گردیدند؛ همان خورشید صفتان، همان بهشتیان، همان عرش نشینان آسمانی، همان قدیسان و ملکوتیان و آسمانیان که حقیقتاً بوی خدا و بهشت را به مشام جان می‌رساندند. سردسته اینان همو بود که سردار دل‌ها لقب گرفت و فخر واژه شهادت معرفی شد و عمری را به امید شهادت زنده بود؛ یعنی سردار حاج قاسم سلیمانی که بالاترین مدال افتخار روزگار را از آن خود ساخت، دل به خدا سپرد و خدا دل‌های همه جهانیان را به او متوجه نمود که قطعاً اگر به طریقی غیر شهادت - آنهم در آن وجه ارباباً - جهان را ترک می‌گفت، در حقیقت اوج بی‌عدالتی و ستم بود، و از آنجا که به تمام ایرانیان تعلق داشت می‌توان گفت که با رفتش تمام ایران مزین به نام خانواده شهید شد.

زهی سعادت شهدایی که چنین مقتدایی مقتدر و مهتدی و این‌گونه سلحشوری شوریده داشتند و حیداً مکتب تشیع که سلیمانی پرور است و شیفته پرور. درود و رحمت خدا و فرشتگان خدا بر امام شهیدان، امام خمینی (ره) و بر پیشوا و رهبر فرزانه و راستین انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای باد که با اقتدا به منش و سلوک ائمه طاهرین (ع)، خصوصاً امام الموحدین علی (ع) و امام حسین بن علی (ع)، توانستند چنین مهرهایی تابان و وفادارانی فداکار را به عنوان جاودانه‌های روزگار در محضر سراسر نور و مهر خویش بیورند که به تمامی جهانیان رسم دلدادگی و دل‌بردگی و طریق عشق‌ورزی و آیین ایثار و وفا بیاموزند و در مکتب تربیتی و حیات عارفانه خود سخاوتمندانه و اندوه‌گسارانه دامن دامن عشق و طبق طبق طرب بر جان بی‌قراران بیافشانند و نفس نفس زندگی‌شان شمیم دل‌انگیز عشق را به مشام جان آدمیان رسانند.

امروز اگر چه آن شهیدان به ظاهر در بین ما نیستند اما فضای جانمان هنوز عطر آگین به رائحه دل‌انگیز شخصیت الهی‌شان می‌باشد. آنان با توصیه‌های آسمانی‌شان و با رفتار و سبک زندگی‌شان مدرسه‌ای ماندگار و جاودان را بنیان‌گذاری نمودند که با گذر زمان نه تنها فرو نمی‌افتد بلکه هر چه باشکوه‌تر و مستحکم‌تر می‌گردد و شعاع تابانش فراگیرتر می‌شود. با

داشتن چنین مدرسه و استادان و معلمانی عارف و حکیم، حجت بر تمامی آدمیان جامعه معاصر تمام است که دیگر نتوانند در قصورها و تقصیرها و غفلت‌های خود بهانه آورند که ما راهنما و هدایتگر نداشتیم. لذا بیایید هم اکنون در این مدرسه زندگی، نام خویش را برای همیشه به ثبت رسانیم و از حضور چنان معلمانی بی‌بدیل بهره‌ها گیریم و از آنان طریق زیستن بیاموزیم.

هدف اصلی از نگارش این مجموعه نیز همان است که به آن اشارت رفت، یعنی تشریح و تحلیل سیره نظری و رفتاری تعدادی از والاترین سرداران شهید دفاع مقدس کرمان با نگاهی کوتاه به آیات مرتبط قرآن کریم و روایات ائمه معصومین (ع)، تا آنکه در پرتو چنین تشریح و تحلیلی ضمن تأیید سیره شهدا با آیات و روایات، مشق دلدادگی کنیم و رسم زندگی آموزیم و حقیقت حیات و چگونه زیستن را فرا گیریم و بدانیم و مطمئن باشیم که بهترین شیوه زندگی و عالی‌ترین مراتب حیات را می‌توان در محضر و مکتب آن فداکاران وفادار و در صحبت آن صالحان ماندگار آموخت.

فصل اول

ارتباط با خدا

خدای متعال از پیامبر اکرم (ص) می‌خواهد که به مردم بگوید: آیا پروردگاری به جز خداوند یکتا می‌جوئید؛ در حالی که او پروردگار همه چیز است (انعام: ۱۶۴). همه ما از جانب چنین خدایی فرمان داده شده‌ایم که تسلیم او که پروردگار جهانیان است، باشیم (همان: ۷۱)؛ چنانکه ابراهیم (ع) در مقابل چنین فرمانی گفت: من تسلیم پروردگار جهانیان شدم (بقره: ۱۳۱). همان طور که ملکه سبا گفت: من همراه با سلیمان تسلیم چنین پروردگاری گردیدیم (نمل: ۴۴). از دیدگاه قرآن کریم، باید نسبت به پروردگار متعال به مقام عبودیت رسید و فقط او را عبادت نمود (عنکبوت: ۵۶) و تحت هیچ شرایطی از رحمت الهی نومید و مأیوس نشد (زمر: ۵۳).

پیامبر اکرم (ص) نماز را نور چشم (میزان‌الحکمه، ۱۳۸۷، ج ۶: ۵۰۲) می‌خوانند و این‌گونه اظهار می‌دارند: «به آنچه نزد خداست، جز با اطاعت از او نتوان رسید» (همان: ۵۰۲). مولی‌الموحدین، امیرالمؤمنین علی (ع) طاعت خدا را غنیمت زیرکان، پناهگاهی استوار، محکم‌ترین رشته، عامل فرونشاندن خشم پروردگار، عزت‌تنگدست، کلید هر درستی و مایه اصلاح هرگونه تباهی (همان: ۵۰۳) معرفی می‌فرمایند و غنیمت بردن، سزاوار رحمت الهی شدن، حصول رستگاری و سعادت‌مندی (همان: ۵۰۴) را از جمله آثار و نتایج فرمان‌برداری از خداوند می‌دانند.

پیامبر خدا (ص) استوار شدن روشنایی در دل بندگان (همان، ج ۱۲: ۱۶۵) و علی (ع) نجات، دست یافتن به دژی استوار و عیشی خوش (همان: ۱۶۴) و امام زین‌العابدین (ع) لذت حقیقی (همان: ۱۶۱۶۵) را از جمله آثار مناجات با خدای متعال می‌دانند.

حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه، فرزند خویش امام حسن مجتبی (ع) را مخاطب این پیام عارفانه قرار می‌دهند: «خدای سبحان تو را جز به آنچه نیکوست، فرمان نداده و جز

از آنچه زشت است، باز نداشته است» (نهج البلاغه، ۱۳۷۶، نامه ۳۱: ۴۷۹). توصیه آن حضرت چنین است: «با صبر و شکیبایی بر فرمانبرداری از خداوند، نعمت‌هایش را بر خود تمام کنید و از معصیت و نافرمانی‌اش کناره‌گیرید» (همان: خطبه ۱۸۸: ۴۸۱). به فرموده علی (ع) «خوشا به حال کسی که دلی سالم و پاک از آلودگی دارد، اطاعت می‌کند هدایت‌کننده‌اش را، اجتناب می‌کند از هلاک‌کننده‌اش و راه سلامت را در پیش می‌گیرد، با بینایی کسی که او را بینا می‌سازد و با اطاعت هدایت‌کننده‌ای که او را دستور می‌دهد» (همان: خطبه ۲۱۴: ۴۸۳)، و «[خدا] به فرمانبرداران با قرار دادنشان در کنار رحمت و پناه خود، پاداش می‌دهد و آنان را در سرای خود (سرای) که برای اهل طاعت آماده ساخته؛ یعنی بهشت) جاودانه ساکن می‌سازد» (همان: خطبه ۱۰۹: ۲۸۴).

سردار شهید سیرفر، خانعلی

افضل مشایخی

ایمان به خدا، قوت و نیرویی به او داده بود که هر کاری، حتی سخت‌ترین کارها برایش سهل و آسان بود. زودتر از موعد مقرر به سرکار می‌رفت و تا دیروقت کار می‌کرد و همواره عقیده‌اش بر این بود که باید با درستکاری، فردی مفید و صالح برای جامعه بود (معین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۱).

سردار شهید کازرونی، حاج مهدی

سرهنک پاسدار یزدی

او روحیاتی سراسر انقلابی، تلاشگر و جان‌برکف داشت. این روحیات، شخصیت اصلی او را تشکیل می‌داد. از صمیم قلب معتقد به همه امور دینی بود و در خلوت خویش این مسئله را اثبات می‌کرد. اوقات فراغتی برایش وجود نداشت؛ زیرا روز و شب، فکر و تلاش وی دفاع از ارزش‌های انقلاب و برنامه‌ریزی امور مربوط به آن بود. وی در واقع مردی متواضع، سخت‌کوش، دلیر، بی‌باک، معتقد و مطیع ولایت بود. مردم‌دوستی و سرسختی وی در مقابل حرکت‌های ضد انقلاب، مایه افتخار پرسنل سپاه، چه ارگان‌های در رزم و چه در پشت جبهه بود. او به افراد قدرت و نیرو می‌بخشید و همیشه ذکرش «یاسیدی» بود؛ حتی در زمان شهادتش هم نام او را صدا می‌زد. بی‌تعارف می‌توان گفت که ایشان یک انسان واقعی بود (مقدس جعفری، ۱۳۷۶: ۸۶).

سردار شهید دهقان پور، رضا

مهندس فتوت

در همان شب بعد از اتمام دعا، ایشان حمام کردند. از حمام که برگشتند لامپ را خاموش کرده و پتویی را روی سر خود گرفتند و با چراغ قوه مشغول نوشتن شدند. ساعت‌ها می‌نوشتند؛ به طوری که حوصله من سر رفت و حس کنجکاو‌ی‌ام برانگیخته شد. به طرفش رفتم، پتو را از روی سرش برداشتم و با او مدتی صحبت کردم. به او گفتم که باید استراحت کنی تا فردا بهتر بتوانی عمل کنی، زیاد عبادت کردی، وقت برای عبادت هنوز باقی است، با این وضعیت برای فردا مشکل داریم. متوجه شدم از ایشان صدایی بر نمی‌آید. ایشان آن قدر غرق در راز و نیاز بود که متوجه صحبت‌های من نشد. بالاجبار سرش را با دست بالا آوردم و دیدم که خدا می‌داند چنان اشک می‌ریزد، مثل اینکه آب به محاسنش زده باشد. صورتش شسته شده بود. رضا قدری به خود آمد. متوجه شدم که چه اشتباهی کردم و از او معذرت‌خواهی کردم. شهید در جوابم با صدای گرفته‌ای گفت: خدا و کیلی امشب مزاحم من نشو، من یک سری کارهای عقب مانده دارم که باید انجام بدهم. دوباره سر جایم رفتم و استراحت کردم. نزدیکی‌های صبح بود که متوجه زمزمه عجیبی شدم که باعث بیدار شدن خیلی از برادرهای دیگر نیز شده بود. این زمزمه عاشقانه رضا با معشوق خود بود (فاریابی، ۱۳۷۶: ۹۱).

سردار شهید نادری، حسین

غلامعباس امام قلی‌زاده

ایشان به قرآن خیلی علاقه داشتند. یادم نمی‌رود که در شب‌های آخری که می‌خواستیم عملیات کربلای ۱۰ را انجام دهیم، من نگهبان بودم که صدای ناله‌ای شنیدم، به طرف صدا رفتم و گفتم شاید کسی ترکش خورده و افتاده. وقتی نزدیک شدم، دیدم حسین نادری است که می‌گوید: «یا غیاث المستغیثین». چند لحظه ایستادم، بعد دستم را روی شانه او گذاشتم که متوجه شد و با عصبانیت گفت: چرا این کار را کردی؟ چرا عاشق را از معشوقش جدا ساختی؟ این گفتار حسین را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم (علوی، ۱۳۷۶: ۲۳).

سردار شهید شول، علی‌یار

علی تبریزی

گاهی هست که انسان نماز می‌خواند و ذکر خدا را انجام می‌دهد؛ تنها برای ادای

دینی که به واسطه نعمات باری تعالی به گردن دارد؛ اما گاهی هم هست انسان از خوف دوزخ و شوق بهشت به این عمل روی می آورد. همه اینها به جا و نیکوست. از همه اینها بهتر آن است که انسان به عبادت خدا عشق بورزد که عشق به خدا بالاترین عشق است. با این مقدمه کوتاه زمینه را مساعد کردم که بگویم علی یار به عبادت خدا عشق می ورزید. تصور می کنم این کم سعادت نیست که انسان به این درجه از معرفت و کمال برسد. خدا می داند این عزیز تا چه حد عبادت را دوست داشت (علوی، ۱۳۷۶: ۲۸).

سردار شهید میرافضلی، حمیدرضا

حاج شیخ محمد هاشمیان

عمق فکری و سیاسی او ناشی از شناخت دقیق همراه با تحقیق و مبتنی بر تقوا بود. ایشان مصداق آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا» است که خدا فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر تقوا و پرهیزکاری الهی پیشه کنید، به شما قدرت تمیز حق و باطل را عطا می کنیم». این بینش عمیق سیاسی او در پایان دوران دبیرستان شکل گرفت و تا پایان تحصیل رشد کرد و در دوران دفاع مقدس به اوج خود رسید؛ به طوری که تا پایان عمر کوتاه و پر برکتش، تقوای سیاسی و بینش اعتقادی، راهگشای تمامی تصمیمات بخردانه او بود (ابراهیمی نژاد رفسنجانی، ۱۳۷۶: ۲۳).

سردار شهید آقاملایی، غلامحسین

مجیدی فر (همرزم شهید)

هنگام ذکر مصیبت ائمه و دعای کمیل، ندبه، توسل و زیارت عاشورا چنان با سوز و گداز گریه می کرد که شانیه هایش تکان می خورد و تکان خوردن شانیه هایش، نشانی از تکان خوردن دلش بود. اخلاص او در عبادت به حدی رسیده بود که نگهبانی رزمندگان را جابه جا می کرد تا از نیمه شب به بعد پست به خود او بخورد و نماز شبش را ادا کند. هنگام خواب درب ورودی می خوابید تا نیمه شب که بیدار می شود، برای کسی مزاحمت نداشته باشد (درتاج، ۱۳۷۶: ۲۲).

فصل چهارم

احسان و نیکوکاری

خداوند در قرآن انسان‌ها را به احسان و نیکوکاری فرامی‌خواند (نحل: ۹۰) و افرادی که این فراخوان را پذیرفته و به احسان و نیکوکاری روی می‌آورند به پاداشی بزرگ (آل عمران: ۱۷۲)، احسانی بیشتر از آنچه خود به آن عمل کرده‌اند و حسنه و خوبی در هر دو سرا (نحل: ۳۰) وعده می‌دهد. در همین راستاست که قرآن کریم پرده از این قانون و معادله حاکم بر هستی برمی‌دارد که: «اگر خوبی کنید به نفع خود خوبی کرده‌اید و اگر بدی کنید به زیان خود بدی کرده‌اید» (اسراء: ۷). پیامبر اسلام (ص) به روایت امام ابوالحسن ابن موسی الرضا (ع)، سرّ عقل را پس از ایمان به خدا، جلب دوستی مردم و نیکی کردن به هر آدمی، خوب یا بد معرفی می‌فرمایند (الحیاه، ۱۳۸۵، ج ۶: ۶۴۱). امام صادق (ع) فرمودند: «هر مؤمنی که در حق برادر مؤمن خود نیکی کند، چنان است که در حق رسول خدا (ص) نیکی کرده است» (همان: ۶۴۲). امیرالمؤمنین (ع) بهترین توشه آخرت را احسان به بندگان خدا می‌داند (همان: ۶۴۴). امام زین‌العابدین (ع) به خداوند پناه می‌برند از اینکه به کمک دل شکسته‌ای و ستم‌دیده‌ای که کمک می‌خواهد، نشتابند (الحیاه، ۱۳۹۱، ج ۹: ۵۸۰) و خدای متعال را این‌گونه مخاطب دعای متضرعانه خویش قرار می‌دهند: «خداوند! ما را در تمام روزهای زندگی، توفیق ده که به ناتوانان کمک برسانیم و ستم‌دیدگان را یاری کنیم» (همان). پیامبر اکرم (ص) در توصیف منزلت احسان و نیکوکاری، آن را زیور دانش (میزان‌الحکمه، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۲۰) می‌داند. حضرت علی (ع) نیز نیکوکاری را سرشت خوبان، غنیمت، گنج، بهترین کشت و سودآورترین کالا و برترین ایمان (همان: ۱۲۱) می‌خواند. امیرمؤمنان علی (ع) مواردی همچون ایجاد و استمرار محبت، افزایش خدمتگزاران و

یاران (همان: ۱۲۲) و تصرف دل‌ها (همان: ۱۲۳) و امام صادق (ع) خراشاندن چهرهٔ ابلیس و جریحه‌دار کردن دل او را (همان: ۱۲۲) از جملهٔ آثار و نتایج نیکوکاری معرفی می‌نمایند.

سردار شهید صابری، اسفندیار

احمد میرزایی

وقتی که در سپاه بود به پدرش که در رفسنجان زندگی می‌کرد و نابینا بود، حتی در طول روز با گرفتن مرخصی ساعتی سر می‌زد و او را در انجام کارهایش کمک می‌کرد و برایش غذا تهیه می‌کرد (بهمنی، ۱۳۷۶: ۲۹).

سردار شهید ابراهیمی، محمدعلی

سید جلال ابراهیمی (برادر شهید)

آن زمان که خانوادهٔ ما کشاورز بودند، همگی مجبور بودیم کار کنیم. او هم با سن کمی که داشت به ما کمک می‌کرد و شاید برایش هم دشوار بود که کار کند؛ با این حال دنبال گوسفندان می‌رفت، در شخم زدن زمین کمک می‌کرد، تخم می‌پاشید، علف می‌برید و هر کار دیگری که می‌توانست انجام می‌داد (ابراهیمی، ۱۳۷۶: ۹).

سردار شهید فتحعلیشاهی، محمدعلی

برادر شهید

ایشان احترام خاصی برای کوچکترها قائل بود؛ مثلاً اگر من که کوچکتر بودم صحبت می‌کردم و کسی که از من بزرگتر بود و می‌خواست صحبت کند، ایشان اجازه می‌داد که صحبت من تمام شود، بعد به سخن دیگری گوش می‌داد و حرف او را می‌شنید؛ حتی یک روز در مسجد، یک نفر وسط صحبت من آمد که ایشان با او تند شد و گفت: چه خبر است؟ بگذار ایشان صحبتش را بکند. ایشان احترام خاصی برای من قائل می‌شد که خودم هم تعجب می‌کردم که چقدر برای من احترام قائل است (میهن‌خواه، ۱۳۷۶: ۶۵).

برادر شهید

او آب آشامیدنی را از حوض انبارها با سختی زیادی می‌آورد. زمانی که مادر برای شست‌وشوی لباس به پایاب می‌رفت، او لباس‌ها را به وسیلهٔ غرّاده‌ای به کنار پایاب می‌برد و برمی‌گرداند. هنگام عصر که مدرسه تعطیل می‌شد به مغازهٔ پدر می‌رفت و در کارها به

او کمک می‌کرد. تا سن یازده سالگی بچه‌ فعالی بود و هیچ وقت دوست نداشت بیکار باشد. از همان بچگی هر کاری را که به او محول می‌کردی به خوبی انجام می‌داد (میهن‌خواه، ۱۳۷۶: ۱۳).

سردار شهید فولادی، ناصر

حاج مالک سعیدی (خدمتکار بخشداری)

اولین برخوردی که با شهید بزرگوار داشتیم این بود که جایی مشغول درو بودم، ایشان به من رسید، سلام کرد و دست مرا گرفت و به طرف خودش کشید. من گفتم: بوسیدن دست من حرام است. گفت: دستت را باید زیارت کنم و روی چشم‌هایم بگذارم؛ دستی که به فرمایش پیامبر سوخته نمی‌شود، دست زحمتکش است (نجمی، ۱۳۷۶: ۹۵).

ناهید فولادی (خواهر شهید)

ناصر در امور خانه به پدر و مادرم کمک می‌کرد. در یک عصر زمستان، وقتی از مدرسه برگشتم دیدم در آن هوای سرد کمک مادرم لباس‌ها را می‌شوید و آب می‌کشد (نجمی، ۱۳۷۶: ۴۳).

رضا سخی

به مسئله عیادت از بیمار بسیار اهمیت می‌دادند. ناصر آقا مرتب به من و علی ماهانی که بعد از عملیات سومار مجروح شده بودیم، سر می‌زد و این کار را در مورد سایر مجروحان نیز انجام می‌داد. در سال ۱۳۵۹ که من در مهاباد مجروح شدم و حدود ۳ ماه بستری بودم، ناصر آقا بعد از عملیات سومار برای مرخصی به کرمان آمده بود. ایشان به خاطر اینکه من احساس دلتنگی نکنم و مبادا ناراحت باشم، مرتب به من سر می‌زد و برایم کتاب می‌آورد (نجمی، ۱۳۷۶: ۶۰).

سردار شهید بینا، علی

شوکت جهانگیری

شب عروسی دامادشان، شهید کرامت احمد یوسفی به هنگام صرف شام تصمیم گرفته شد بچه‌ها را گوشه‌ای بنشانند و ابتدا به بزرگترها شام بدهند. علی متوجه شده و از این تصمیم بسیار ناراحت شد. برآشفته و تأکید نمود اول باید به بچه‌ها شام داده شود،

اینها آینده‌سازان جامعه هستند. آنگاه شخصاً برای بچه‌ها شام را توزیع نمود (رئیس، ۱۳۷۶: ۳۰).

خواهر شهید

برای بزرگترها احترام فوق‌العاده‌ای قائل بود؛ مثلاً یک روز بحث و بگو مگو کردیم. من پیش مادرم رفتم و گریه کردم و شاکی شدم. روز بعد مادرم آمد و او را مورد خطاب قرار داد و سرش داد کشید؛ ولی او برخلاف انتظار من سرش را پایین انداخت و با متانت خاصی سکوت کرد که من به شدت تحت تأثیر قرار گرفتم (رئیس، ۱۳۷۶: ۲۴).

مراد مرسل‌پور

من در گردان معاون شهید بینا بودم و ایشان بسیاری از کارهایی را که ما باید انجام می‌دادیم و به ما واگذار شده بود، خود انجام می‌داد؛ فقط به این دلیل که سن و سال بنده بیشتر از ایشان بود به من احترام زیادی می‌گذاشت و رعایت و ملاحظه‌ی حال مرا می‌کرد. بعد از عملیات خیبر بود که یکی از ما دو نفر می‌توانستیم مرخصی برویم و ایشان مدت زیادی مرخصی نگرفته بود؛ ولی چون در آن زمان مجرد بود، با اصرار مرا فرستاد و گفت: چون شما زن و بچه دارید، برای رفتن مقدم هستید و ما مجردها مشکلات شما را نداریم (رئیس، ۱۳۷۶: ۱۲۵).

سردار شهید ژاله، حاج علی

خواهر شهید

علی یک پایش در کلاس بود و یک پایش در مزرعه. او بدون امر و نهی ولدین خود کارها را با اشتیاق و به‌سرعت انجام می‌داد. علی پس از تعطیل شدن مدرسه در علف بریدن، گردو تکاندن، درو کردن و ... به پدر و مادر کمک‌های شایانی می‌کرد (کرباسی، ۱۳۷۶: ۲۶).

احمد افضلی

اگر کسی در هزینه‌ها مشکل داشت، علی با تمام توان به او کمک می‌کرد و این‌قدر به این طرف و آن طرف می‌رفت و با افراد مختلف صحبت می‌کرد تا مشکل آن فرد مرتفع گردد. ایشان طرفدار مستضعفان بود. اگر در جایی مشاهده می‌کرد که حق ضعیفی پایمال می‌شود، با ضایع‌کننده حق قاطعانه برخورد می‌کرد. علی در حدّ توانش از نظر

مالی به مستمندان و خانواده‌های بی‌سرپرست کمک می‌کرد و آنها را از دل و جان دوست می‌داشت (کرباسی، ۱۳۷۶: ۳۲).

سردار شهید زنگی آبادی، حاج یونس

همسر شهید

حاج یونس در رعایت احترام به پدر و مادر زبازد عام و خاص بود. هنگامی که مادرش بعد از سفر مشهد مقدس سگته کرد و دست و پایش فلج شد، در حالی که از ناحیه شکم و ریه‌ها به شدت زخمی بود، وی را برای درمان و پیگیری معالجه به پزشک برد. او بعد از اینکه فهمید حال مادرش بهتر شده، عازم جبهه شد (غفوری، ۱۳۷۶: ۳۰).

سردار شهید انجم‌شعاع، محمود

برادر شهید

بارها دیده می‌شد که از حقوق خود به نفع دیگری صرف‌نظر می‌کرد و کنار می‌رفت. زمانی که مسئول تقسیم هدایای مردمی می‌شد، اصلاً سوء استفاده نمی‌کرد. با آنکه نوع مسئولیتش ایجاب می‌کرد که چند دست لباس داشته باشد؛ اما از کم‌ترین تن‌پوش و خوراک استفاده می‌کرد (جوادی، ۱۳۷۶: ۴۱).

سردار شهید رودباری (مشایخی)، محمد

پدر شهید

محمد بسیار به ما احترام می‌گذاشت. یک روز از بیرون آمد و با ادب در کنارم ایستاد و گفت: سلام! مثل اینکه من فرمانده او هستم. خندیدم و گفتم آزاد؛ سپس گفتم: فرزندانم! مگر من که هستم که این قدر احترام می‌گذارید؟ گفت: احترام شما واجب است. گفتم: تو خیلی به ما محبت داری (رستمی‌نسب، ۱۳۷۶: ۲۵۵).

مادر شهید

هر وقت که شب به خانه می‌آمد و ما خواب بودیم، ما را از خواب بیدار نمی‌کرد. یک بار از جبهه آمده بود و بچه‌هایش هم پیش ما بودند، وقتی که دیده بود ما خوابیم از دیوار خانه بالا آمده بود و در را باز کرده بود و پهلوی بچه‌هایش خوابیده بود. فکر می‌کنم ساعت پنج صبح بود، وقتی که بیدار شد، گفتم: مادر، چرا ما را بیدار نکردی؟ گفت: گناه

دارد. او خیلی حرمت و عزت ما را داشت (همان).

خواهر شهید

وقتی که از بیرون می آمد یا در خانه بود، هنگام صرف غذا اگر پدر و مادرم نبودند، غذا را به انصاف و عدالت بین ما تقسیم می کرد. لباس هایش را خودش می شست. یک روز گفتم: برادر، لباس هایت را بده من بشویم. من از شما دو سال کوچک ترم. قبول نکرد و گفت: دوست ندارم کسی کارهایم را انجام دهد. کار خودم را خودم باید انجام دهم. گاهی لباس های ما را هم می شست. لباس های من را می شست و می گفت: تمیزی خوب است. روسری به سرم می بست و می گفت: روسری ات را از سر بردار، این کار خیلی بد است. هر وقت احساس می کرد که ما مشکلی داریم و پدر و مادرم نبودند، ما را بغل می کرد و با ما بازی می کرد تا احساس ناراحتی نکنیم (همان: ۷۳).

نسیبه رودباری (خواهر شهید)

بعضی مواقع که پدر و مادرم در خانه نبودند و ما گرسنه می شدیم، اگر غذا و نانی بود، بین ما تقسیم می کرد. لباس های ما را عوض می کرد. آب گرم می کرد و سر ما را می شست و می گفت: تمیزی خوب است. بارها ما را بغل می کرد، می بوسید و نوازش می کرد تا از دوری پدر و مادر احساس دل تنگی و ناراحتی نکنیم (همان: ۶۷).

برادر شهید

محمد مرا خیلی دوست داشت. سفارش مرا به مادرم می کرد و می گفت: مادر با مرتضی به خوبی رفتار کنید، بچه است. اگر کاری کرد که نگران شدی، زیاد سر به سرش نگذارید. وقتی که من مریض می شدم، کنار من می آمد و می گفت: چطوری؟ می گفتم: مریضم. بعد می رفت و به مادرم می گفت: برای مرتضی مرغی را سر ببرید و بدهید بخورد تا حالش خوب شود؛ سپس پیش من می آمد و می گفت: مرتضی! چه برایت درست کنم؟ من هم می گفتم: خروس را سر ببرید. مادر هم قبول می کرد، خروس را سر می برید و می پخت و به من می داد و حالم خوب می شد (همان: ۶۸).

خواهر شهید

هر وقت از بیرون می آمد به ما که کوچک تر از او بودیم، سلام می کرد و حال ما را می پرسید و به من می گفت: قربانت شوم خواهرم. یادم نمی رود که مریض شده بودم و به

دلیل بی‌اشتهایی یک هفته‌ای کم غذا خورده بودم. رنگم زرد شده بود و رمقی نداشتم. محمد از بیرون آمد، متوجه من شد که خوابیده‌ام و حال درستی ندارم. با ناراحتی به مادرم گفت: چه شده است؟ چرا رنگش پریده است؟ سپس کنار من آمد و شروع به نوازش من کرد. مرا بغل کرد و عروسکی را که برایم خریده بود به من داد. مرا بیرون برد و شروع به بازی با من و روحیه دادن کرد. مرتب می‌گفت: قربانت بروم خواهرم. چرا مریض شده‌ای؟ ناراحت نباش. خوب می‌شوی؛ سپس غذا را آورد و گفت: دهانت را باز کن، دهانم را باز کردم و او غذا را در دهانم می‌گذاشت (همان: ۶۸).

علی سالاری

دقیقاً به یاد دارم که حدود ۱۳ الی ۱۴ سال سن داشتیم. بعد از ظهر یک روز بهاری بود. محمد یک بار علف روی گاو خودشان گذاشت و من هم روی گاو خودمان. سوار شدیم و به شهر آمدیم تا علف‌ها را بفروشیم. داخل کوچه‌ها می‌گشتیم که آن عصر، باران شدیدی همراه با تگرگ و رعد و برق شروع به باریدن کرد. ترسیدیم و گفتیم: علف‌هایمان به فروش نمی‌رسد، رودخانه هم جلوی راه برگشتمان را می‌گیرد. ناراحت بودیم و گریه می‌کردیم. در همین حال بودیم که مشتری پیدا شد. هر بار علف را ۱۵ ریال فروختیم، پول‌ها را گرفتیم و داخل جیبمان گذاشتیم و با سوزن قفلی در آن را محکم بستیم. نگران این بودیم که چگونه به روستا برگردیم. پدر من و محمد متوجه باران شده بودند که ما را اذیت می‌کند. وقتی که چشممان به آنها افتاد، خیلی خوشحال شدیم و ترسمان ریخت. محمد به محض رسیدن پدرش پول‌ها را از جیبش درآورد و در دست او گذاشت (همان: ۴۴۸).

سردار شهید اختراعی، علیرضا

خویشاوند (بی‌نام)

شهید اختراعی، همیشه به هر کس که کاری داشت کمک می‌کرد. یادم می‌آید شوهر خاله‌اش باید برای معالجه به تهران می‌رفت و کسی نبود که همراه او باشد. علی چند روز مرخصی گرفت و گفت: خاله ناراحت نباشید، خودم همراهشان می‌روم. وقتی که برگشتند، حاج آقا می‌گفت: نمی‌دانی علیرضا چقدر برایم زحمت کشید و نگذاشت کوچک‌ترین ناراحتی داشته باشم، هر چه لازم داشتم فوراً تهیه می‌کرد و همه جا همراه

من بود، خلاصه سنگ تمام گذاشت (نجمی، ۱۳۷۶: ۴۴).

سردار شهید زندی‌نیا، حاج مهدی

برادر شهید

او ضمن کمک به پدر و مادر خویش، کاملاً احترام به آنها را مد نظر داشت و در امور مختلف داخل و خارج منزل، یار و مددکار والدین خود بود. از همه مهم‌تر به آنها عشق می‌ورزید و صمیمانه مهر خویش را نثارشان می‌نمود. در مواقع گوناگون و در نهایت خشوع، دست مادر خود را می‌بوسید و دست به سینه، منتظر فرمان او بود (علوی، ۱۳۷۶: ۸).

حسین افشار

شهید زندی با آنکه فرماندهی بزرگ و گران‌قدر بود، متواضعانه و بزرگوارانه در شستن ظروف به بقیه هم‌زمان خود کمک می‌کرد. حتی یک شب که لباس رزم هم‌زمانش کثیف و غرق در گل و لای بود، بعد از خوابیدن آنها با وجودی که خسته بود، در نهایت خضوع و فروتنی شستن لباس‌ها را برعهده گرفت و این امر موجب مباهات او بود که لباس یک رزمنده و بسیجی را می‌شوید (علوی، ۱۳۷۶: ۳۳).

سردار شهید مقبلی، ابراهیم

اسماعیل مقبلی (برادر شهید)

یک‌بار در شرایط سخت زمستان که من مشغول چراندن گوسفندان بودم، ابراهیم برای من لباس گرم آورد و هرچه اصرار کردم که شب برگردد، قبول نکرد و گفت: من هم می‌خواهم مزه رنج و زحمت را بچشم. شب را کنار من سپری کرد و فردا برگشت. من بارها دیدم که او چگونه به مستمندان لباس و خوراک می‌داد و گاه لباس خود را به دیگران هدیه می‌کرد تا آنها احساس ناراحتی نکنند (شیروانی، ۱۳۷۶: ۸۴).

مصیب مقبلی

زمانی که ایشان کرمان بود و تحصیل می‌کرد، تابستان را همان جا کار می‌کرد و اواخر تابستان به محل می‌آمد. وقتی که برگشت برای ما اسباب بازی خریده بود. هنگامی که اسباب بازی‌ها را بین خواهران و برادران تقسیم کرد ما متوجه شدیم که باز هم هست. تصور کردیم آنها مال ما هستند؛ اما این‌طور نبود. صبح فردا، شهید آنها را بین بچه‌های

اقوام که هم سن و سال ما بودند، تقسیم کرد. ما آن زمان بزرگی این کار را درک نمی کردیم و شاید نوعی کم‌محبتی به خود تلقی می کردیم؛ ولی بعدها فهمیدیم که شهید چه روح بلند، متعالی، ظریف و بزرگی داشت (همان: ۲۷).

عین الله امیری

یک سال اخوی من با شهید درس می خواند. برادر من مریض شده بود و تب می کرد. من هم گاهی آنجا می رفتم و شبها زیر چراغهای برق درس می خواندم؛ زیرا خانه‌ای که در آن بودند، برق نداشت و آنها مجبور بودند شبها در زیر نور چراغهای خیابان درس بخوانند تا خودشان را از آینده مبهمی که در انتظارشان بود، نجات دهند. در این مدت، شهید سرپرستی برادرم را که مریض بود بر عهده داشت. او سخت مریض بود، به طوری که آن سال نتوانست امتحان بدهد؛ اما شهید نسبت به او محبت و عنایت خاصی داشت. من این رفتار صمیمانه و برادرانه شهید را هرگز فراموش نمی کنم (همان: ۴۳).

برادر شهید

سال اول دبیرستان بودم که پدرم ناراحتی قلبی پیدا کرده بود، برادرم او را سوار چهارپا کرد و خود فاصله ۴۰ کیلومتری را پیاده تا رابر طی کرد تا او را به دکتر برساند. مدتی طول کشید تا برگشتند. خوشبختانه پدرم خوب شد یا در سال دوم دبیرستان بود که مادرم ناراحتی قلبی بسیار شدیدی پیدا کرد. باز هم شهید با همراهی یکی از اقوام، مادرم را نزد همان دکتر بردند و بعد از مداوا برگشتند (همان: ۲۵).

علی جان نسب امیری

وقتی اعلام می کردند که مردم در شهرهای دیگر به خون نیاز دارند، فوراً به بیمارستان می رفت که خون اهدا کند؛ چون لاغر بود از او خون نمی گرفتند؛ اما با اصرار ۲۵۰ cc خون گرفتند و او باز هم اصرار می کرد که بیشتر بگیرند (همان: ۷۷).

سردار شهید معنصری، صفر

مادر شهید

سال اول دبیرستان بود. وقتی مدرسه تعطیل شد، تصمیم گرفت تابستان را کار کند و می گفت: بلید بتوانم روی پای خودم بایستم و حداقل نان خود را به دست بیاورم، انسان باید پخته شود، یک تومان از دسترنج خود ارزش دارد و یک تومان است، باید به

خانواده کمک کرد. ایشان همه دستمزدش را به خانواده تقدیم می‌کرد. وقتی از دانشسرا فارغ‌التحصیل شد، قبل از اعزام به خدمت، یک سال در منطقه منوجان و کهنوج خدمت معلمی داشت و مقداری از اولین حقوقی را که دریافت کرد را به ما داد و بقیه‌اش را یک اجاق گاز خرید و آورد و گفت: مادر راضی نیستی دود بخوری و برایمان غذا آماده کنی (رئیس، ۱۳۷۶: ۲۹).

سردار شهید شول، علی‌یار

اصغر کمال‌آبادی

او هرگز توجه به والدین را فراموش نکرده بود. همیشه خود را مدیون پدر و مادرش می‌دانست و می‌گفت: اگر این توفیق به من روی آورده که جزء سبزپوشان سپاه اسلام و در صف پاسداران انقلاب باشم؛ در واقع مدیون زحمات شبانه‌روزی شما هستم که نان حلال و رزق پاک به من دادید و شما مادری که از دسترنج خویش و از شیر مطهر خود مرا بهره‌مند ساختید؛ همچنین خود را مدیون پدر و مادر همسرش می‌دانست و می‌گفت: شما با پرورش فرزند و دختری شایسته، خوب و متناسب با شرایطی که خواست من و خواست اسلام است به گردن من حق دارید (علوی، ۱۳۷۶: ۱۳).

خواهر شهید

یکی از ویژگی‌های شهید شول آن بود که به همه توجه داشت و با مشکلات آنها آشنا بود و درصدد رفع آنها بر می‌آمد و در این مسیر از هیچ‌گونه تلاش و کوششی مضایقه نمی‌کرد. او دیده بود که من (خواهرش) چگونه و با چه سختی‌ای در تابستان و زمستان لباس بچه‌هایم را می‌شویم و با توجه به اینکه بچه‌ها هنوز سن و سالی نداشتند و طبعاً باید مواظبشان می‌بودم تا از نظر بهداشتی و ظاهری تمیز و مرتب باشند، او پیوسته به فکر من بود تا آنکه روزی صدای ماشینی را شنیدم که جلوی در خانه ترمز کرد. او پیاده شد و پس از سلام و احوالپرسی رو به من کرد و گفت: یک حواله ماشین لباسشویی از بنیاد ۱۵ خرداد به ما داده‌اند. اگر می‌خواهید آن را برای شما بیاورم، گویی او فقط برای همین کار آمده بود (همان: ۱۹).

ایران‌نژاد

او کمک به والدین را سرلوحه کار خود قرار داده بود. از کلاس پنجم و ششم ابتدایی

که توان کاری‌اش بیشتر شده بود، به هیچ وجه در کمک به آنها کوتاهی نمی‌کرد. یادم هست وقتی که از مدرسه می‌آمد، اول کیفیتش را زمین می‌گذاشت و در دامداری به پدرم کمک می‌کرد؛ سپس دست و صورتش را می‌شست. اگر می‌دید لباسش کثیف شده، هرگز به مادر یا خواهرش نمی‌گفت که این را بشویید، فقط می‌گفت چیزی به من بدهید تا خودم آن را بشویم. گاهی اوقات که مادرم در حال پختن نان بود، می‌گفت: بگذارید کمکتان کنم و بعضی اوقات خمیر را به تنور می‌چسباند. یک روز که از مدرسه آمده بود، خیلی کار داشتیم و سرمان شلوغ بود. او آمد و به ما کمک کرد و وقت کم آورد؛ حتی موقع خواب هم وقت نکرد که تکلیفش را بنویسد (همان)

سردار شهید شیرازی، تراب

برادر شهید

روزی پدر شهید به او گفت: برو سرِ خرمن و یک جوال گندم بیاور. شهید در پاسخ به پدرش گفت: اول نماز می‌خوانم و بعد می‌روم. او پس از اتمام نمازش به پدر گفت: حالا حاضرم بروم؛ اما پدر شهید بسیار عصبانی بود و حتی چوبی به طرف او پرتاب کرد؛ اما شهید به طرف پدرش رفت و گفت: اختیارم را داری. هر کار که می‌خواهی بکن. شهید شیرازی با الهام از آیات قرآن که احترام به پدر و مادر را پیوسته به مؤمنان سفارش کرده، احترام خاصی برای والدینش قائل بود و می‌گفت: حتی در جواب کتک پدر و مادر نیز، نباید به آنها چیزی بگوییم. شهید در این خصوص به فرمایش خداوند متعال استناد می‌کرد که «لَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ بنابراین، شهید هیچ‌گاه با پدرش مخالفت نکرد و برای مادرش نیز احترام ویژه‌ای قائل بود و در تمام کارهایش با او مشورت می‌کرد؛ زیرا او را محرم خود می‌دانست (مجاز، ۱۳۷۶: ۳۵).

سردار شهید دهقان‌پور، رضا

دایی شهید

شهید با یکی از بچه‌های محل بحث کرده بود و من در حضور مادرش دو سیلی به صورتش زدم؛ به طوری که خودم ناراحت شدم. بعد او را بوسیدم و گفتم که کار بدی کردم. شهید با بزرگواری گفت: نه دایی، کار خوبی کردی. این موضوع بیانگر آن است که شهید نسبت به بزرگتران احترام قائل می‌شد؛ حتی اگر آنها ظاهراً به وی سخت

می گرفتند، حرمت بزرگتران را داشتند (فاریابی، ۱۳۷۶: ۱۶).

سردار شهید مرادی، محمدرضا

مادر شهید

رضا روزها سرکار می‌رفت و خیلی کم در خانه بود. هر وقت هم که در خانه بود در کارهای منزل کمک می‌کرد. حتی اگر روزه بود، نمی‌گذاشت دست به چیزی بزنم و یا سفره را برایش باز کنم و اگر من روزه‌دار بودم، می‌گفت: مادر شما بنشینید، خسته می‌شوید و روزه هستید. می‌رفت غذا را آماده می‌کرد و سفره را می‌لنداخت؛ حتی لباس‌هایش را هم به من نمی‌داد تا بشویم و می‌گفت: شما روزه هستید، من خودم می‌شویم. می‌گفتم: مادر، من خجالت می‌کشم. می‌گفت: نه مادر و تمام کارها را خودش انجام می‌داد (صفرنیا، ۱۳۷۶: ۲۷).

پدر شهید

یک ماه یا دو ماهی بود که به سپاه رفته بود. روزی دیدم که دو هزار تومان به من داد. گفتم: رضا این چه پولی است؟ گفت: حقوقم است. گفتم: مبارک باشد، حالا چرا به من می‌دهی؟ گفت: می‌خواهم حقوق اول را به شما بدهم. گفتم: خیلی خوب، دستت درد نکند. دو هزار تومان را املنت نگه داشتیم تا وقتی که نیازش بشود و بخواهد به مسافرتی، جایی، جبهه‌ای یا جنگی برود به خودش بدهم (همان: ۱۶).

سردار شهید اسماعیل کاخ، حسین

برادر شهید

وضع اقتصادی بد خانواده، روی شانه پدر سنگینی می‌کرد. رفته رفته هم بر تعداد اعضای خانواده افزوده می‌شد؛ ولی پدر تنها نان‌آور خانواده بود و باید هر روز بیشتر از قبل تلاش می‌کرد و عرق می‌ریخت. حسین ضمن کمک به پدر برای اهالی روستا هم کار می‌کرد تا بتواند پولی به دست آورد (باقری، ۱۳۷۶: ۳).

سردار شهید ایرانمنش، حمید

همسر شهید

در خانه به من بسیار کمک می‌کردند و در بچه‌داری، نظافت منزل و خرید وسایل خانه بسیار کمک حال من و اعضای خانواده بودند. با آنکه ازدواج ما حدود سه سال بیشتر طول نکشید و در این مدت غالباً یا در جبهه بود یا مشغول جنگ با اشراق؛ ولی با این حال زمانی که در منزل بود به من کمک می‌کرد (احمدی حکمتی‌کار، ۱۳۷۶: ۱۸).

سردار شهید رشید فرخی، محمدجواد

آقای ایرانمنش

وقتی که در گلباف زلزله شد، ایشان در کرمان بودند. به محض اینکه خبر را شنیدند از مردم محله برای کمک به زلزله‌زدگان دعوت کردند و کمتر از نصف روز، یک کامیون از انواع پوشاک و خوراک و کمک‌های اولیه را جمع‌آوری و بار کامیون کردند و با همدیگر روانه گلباف شدیم. من راننده کامیون بودم. نیمه شب که به گلباف رسیدیم، کامیون را بلافاصله خالی کرد و همان شب دوباره به کرمان برگشتیم تا کمک‌های دیگری را ارسال کنیم. در طول آن سفر، همه فکر او متوجه محرومان بود (موسی‌پور، ۱۳۷۶: ۲۱).

سردار شهید طیاری، حاج مهدی

علی مهدوی

«یک روز من و حاج مهدی برای شناسایی به منطقه رفته بودیم که گرفتار شدیم. بعد از چند ساعت که برگشتیم، نیروها گرسنه بودند و ما یک کارتن خرما داشتیم. حاج مهدی اول به بچه‌ها خرما می‌داد. یکی از نیروها گفت: من سیگار می‌خواهم. حاج مهدی گفت: سیگار نکش. او گفت: تا سیگار ندهی از اینجا نمی‌روم. حاج مهدی با وجودی که از سیگار متنفر بود، مانند کسی که چیزی گم کرده باشد، دنبال سیگار می‌گشت. او همیشه می‌گفت: کسی نباید در گردان سیگار بکشد؛ اما به خاطر محبتی که نسبت به نیروهایش داشت، رفت و با دادن ۵۰۰ تومان چند گرد سیگار خرید» (رستمی نسب، ۱۳۷۶، ص: ۱۷۴)

همسر شهید

«حاج مهدی اگر فرصتی پیدا می‌کرد در کارهای خلنه به من کمک می‌کرد. یک دفعه به یاد دارم که جیرفت بودم و لباس می‌شستم. من داخل خانه رفتم و حاجی رفت تا در را باز کند. بعد از اینکه برگشت، شروع به شستن لباس‌ها کرد. یک روز دیگر،

حاجی از جبهه آمده بود و اقوام و دوستان به دیدنش می‌آمدند. خانه خیلی شلوغ بود. آخر شب بعد از رفتن آنها در شستن ظرف‌ها به من کمک کرد. برادرم که آن شب خانه ما بود به او می‌گفت: شما فرمانده گردان هستید، چرا ظرف می‌شوید؟ حاجی به او گفت: در جبهه فرمانده گردانم، در خانه که فرمانده نیستیم، از طرفی مهدیه تنهاست و ظرف‌ها زیادند» (همان، ص: ۱۵۹)

جهانبخش شاه‌رخی

«علاقه وافری به خانواده و فرزندش زهرا داشت. هر وقت به منزل می‌آمد، زهرا را ترک نمی‌کرد. یک‌بار از سد دز برگشتیم و می‌خواستیم به قم برویم. مهدی گفت: اول به منزل برویم بعد به قم. با او همراه شدیم. پرنده‌ای گرفته بود، گفت: این را برای زهرا می‌برم. وقتی آن را به زهرا داد، خیلی خوشحال شد. او هم به دلیل خوشحالی فرزندش، خیلی خوشحال شد» (همان: ۷۹).

همسر شهید

«او به بچه‌هایش علاقه زیادی داشت. شب که می‌شد، دور رختخواب زینب و زهرا متکا می‌گذاشت و می‌گفت: این کار را انجام می‌دهم که سرشان به دیوار نخورد؛ اما با وجود علاقه به خانواده، جبهه را بر همه چیز ترجیح می‌داد» (همان، ۷۹)

سعدالله رئیسی

در جبهه یک روز حاج مهدی را دیدم که عکس دخترش را بیرون آورده، نگاه می‌کند و گریه می‌کند. گفتم: مهدی گریه نکن. گفت: زینب خیلی مرا دوست داشت، دست به گردنم می‌انداخت و حرف می‌زد؛ الان گویی که آن حرکات را انجام می‌دهد و زنده است؛ سپس آن عکس را داخل جیبش گذاشت و با اندوهی زیاد از جایش برخاست (همان: ۶۴).

سردار شهید مصطفوی، حسن

خواهر شهید

سردار شهید برای خواندن نماز شب، چراغ را روشن نمی‌کردند و برای اینکه نور کسی را اذیت نکنند، چراغ را خاموش و چراغ کوچک‌تر را روشن می‌کردند (توحیدی، ۱۳۷۶: ۷۲).

روابط ایشان با همسایگان خوب بود و ترجیح می‌دادند با همسایگانی آمد و رفت کنند که با اخلاق و مؤمن باشند. تا آنجایی که در توانشان بود به آنها کمک می‌کردند و چون آشنایان و فامیل در کرمان نبودند، بیشتر رفت و آمدشان با همسایه‌ها بود. رابطه ایشان با همسایه‌ها صمیمی نیز بود؛ به طوری که مراسم هفت یکی از پسرهای همسایه شهید مسعود محمدی‌پور - پسر خاله دوست سردار - در خانه سردار برگزار شد (همان: ۶۰).

برادر بزرگ شهید

رفتار شهید با بچه‌های محله و خواهران و برادرهای خود بسیار خوب و انسانی بود و با اینکه از بچه‌های دیگر قوی‌تر بودند به کسی زور نمی‌گفتند و اعمال قدرت نمی‌کردند (همان: ۴۵).

برادر شهید

به دلیل حضور دائم سردار در سپاه و جبهه، ارتباط ایشان با همسایگان کم شده بود؛ اما خانواده ایشان با آنها رابطه داشتند. سردار تا جایی که می‌توانستند، هنگام برگشتن از جبهه به همسایگان پیر و ناتوان در اسباب‌کشی‌ها کمک می‌کردند، به دیدن خانواده‌های معظم شهدا می‌رفتند و به همسایه‌ها نیز سر می‌زدند (همان: ۹۴).

سردار شهید یوسف‌اللهی، محمدحسین

مجید آنتیکی

در هوای سرد زمستان، سنگر بچه‌ها را تمیز می‌کرد و به وسیله والری که در سنگر بود، غذا می‌پخت و یا داروی سرماخوردگی و جوشانده آماده می‌کرد تا بچه‌ها در زمان برگشت، بدین وسیله تجدید قوایی کرده و روحیه‌ای تازه کنند و حسین خودش در کنار چراغ می‌نشست و برای بچه‌ها قرآن قرائت می‌کرد (حسین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۸).

حاج قاسم سلیمانی

نکته‌ای که می‌توانم یادآور شوم، احترام قلبی حسین به شخصیت انسانی بچه‌ها بود. یادم نمی‌آید هیچ وقت بچه‌ها را به اسم صدا کند. اگر هم به اسم کوچک صدا می‌کرد، حتماً یک لفظ آقا نیز به آن اضافه می‌کرد و واقعاً از روی اعتقاد به آنها احترام می‌گذاشت؛ نه اینکه از روی ظاهر باشد (همان: ۸۱).

سردار شهید پایدار، محمود

مادربزرگ شهید

هم پدر و هم زن پدرش برای انجام کارها به او دستور می دادند؛ بخصوص پدرش. گاو را می بست، با الاغ علف می آورد، جارو می کرد، هیزم می آورد، تابستان ها کار می کرد، آجر بالا می داد و ملات درست می کرد (روزپیکر، ۱۳۷۶: ۲۴).

سردار شهید صادقی، حسین

نقل (بی نام) از زبان شهید

«هنگام عصر که می خواستم به خانه برگردم، اوستا یدالله دست توی جیبش کرد و ۳۰ تومان به من داد و گفت: حسین! مزد این هفته، بی حساب شدیم. در ضمن سلام مرا به اوستا علی، پدرت برسان. من در حالی که ۳۰ تومان را داخل جیبم می گذاشتم، گفتم: چشم اوستا. کاری ندارین؟ خداحافظ. درست موقعی که اذان تمام شد به خانه رسیدم. هنوز بلندگوی مسجد جامع که نزدیک ما بود، داشت دعا می خواند. دعای بعد از اذان که تمام شد در خانه بودم. مادرم گفت: حسین! آمدی مادر؟ من سلام کردم و گفتم: بله، در ضمن ۳۰ تومان هم مزد این هفته است، شما بگیر؛ چون پول توی خانه نیست. مادرم گفت: دستت درد نکند مادر. خدا به زندگیت برکت بده. انشاءالله سیر عمر بشوی مادر. از اینکه مادرم خوشحال شده بود، خیلی شادمان بودم و خستگی از تنم در رفت. کلی انرژی در خود احساس کردم، خدا را شکر کرده و سر سفره افطار رفتم (محسنی نیا، ۱۳۷۶: ۴).

شهید گفت: «یک روز عصر که من از مدرسه آمدم، دیدم مادرم خوابیده. فکر کردم خسته است؛ ولی بعد از چند دقیقه دیدم دارد ناله می کند. یک دفعه جا خوردم. با صدای بلند گفتم: مادر! چی شده؟ حالت خوب نیست؟ مادرم گفت: نه مادر، چیزی نیست، کمی تب دارم، سنگین شده ام، انشاءالله امشب می خوابم و خوب می شوم؛ ولی حال مادرم بدتر از این حرف ها بود که می گفت. می خواستم بروم دکتری چیزی بیاورم؛ اما مادرم نمی گذاشت؛ چون از یک طرف، هزینه آن را نداشتیم و از طرف دیگر، مادرم فکر می کرد به زودی خوب می شود؛ خلاصه، آن شب و یک روز بعد از آن برای مادرم خیلی سخت گذشت. من این دو شب اصلاً خواب نداشتیم و مرتب گوش به زنگ احوال مادرم بودم. مادرم هم که متوجه ناراحتی من و دیگر بچه ها بود، درد خودش را بروز نمی داد. آن روز

یکی از اقوام مادر به خلنه ما آمد و قدری دارو با خودش آورده بود. من مقداری از آن را به مادر دادم. چند ساعتی که گذشت، حال مادر بهتر شد و ما دوباره امیدوار شدیم و کم کم روحیه پیدا کردیم و از این بابت نمی توانستیم خوشحالی خود را پنهان کنیم « (همان: ۱۷).

سردار شهید محمدحسینی، اکبر

خواهر شهید

اکبر در همان دوره، علاوه بر درس خواندن در طول سال در تمام تابستان نیز کار می کرد تا خرج سال خود را در بیاورد و ما می دانیم که نوجوانی که هنوز استخوان بندیش کامل نشده، چقدر سخت است که کار بکند و چقدر طاقت فرساست که اگر این کار در تابستان گرم کرمان باشد، آن هم کارهایی سخت از قبیل: بنایی و کارگری با آن سن کم؛ اما چه می شد کرد؟ به شهادت تمامی اعضای خانواده، این کودک معصوم در هیچ سالی نشد که بیکار باشد. همیشه تابستان ها کار می کرد» (محسنی نیا، ۱۳۷۶: ۱۱۶).

سردار شهید شریف، یوسف

احمد احسانی (همرزم شهید)

او برای ایجاد ارتباط با همنوعان می کوشید. خاطره همرمزمی در این مورد چنین است: تعدادی از شعرا برای اجرای برنامه شب شعر به جبهه آمده بودند. جلسه خیلی طولانی شد. از معدود افرادی که تا آخر در حسینیه مانده بود، شهید شریف بود. از او سؤال کردم چرا این همه دیر آمدی؟ پاسخ داد: این شعرا به خاطر عشق و علاقه به ما اینجا آمده اند؛ هر چند جلسه را طولانی کردند؛ ولی از باب احترام به آنها باید اینجا می ماندم و جلسه را گرم می کردم (طیبی، ۱۳۷۶: ۴۳).

خواهر شهید

نسبت به والدین احترامی ویژه و فوق العاده قائل بود. در رویارویی با عصبانیت آنها می خندید و بر دستان پرتلاششان بوسه می زد (همان: ۴۳).

غلامرضا شریف (داماد شهید)

به هنگام ورود مهمان با مادر همکاری جدی داشت؛ به طور مثال: چای می ریخت،

سفره می‌انداخت و گاهی ظرف‌ها را می‌شست. یکی از دوستان مهمان با مشاهده ظرف شستن او گفت: آقا یوسف! ظرف‌ها را می‌شوئی؟ او پاسخ داد: به مادرم کمک می‌کنم، اشکالی دارد؟ (همان: ۴۳).

جواد انصاری (دوست و هم‌رزم شهید)

احترام به والدین از همان اوان کودکی در او حضور و ظهور یافته بود تا آنجا که در سنین پایین از برادری روحانی می‌پرسید: اگر بدون اجازه مادرم چیزی از یخچال بردارم و بخورم، گناهکار محسوب می‌شوم؟ (طیبی، ۱۳۷۶: ۱۸).

سردار شهید سیرفر، خانعلی

خانم حکیمه سیرفر

او در تمام مدتی که کار می‌کرد، شبانه درس می‌خواند. حس همکاری و دلسوزی چیزی بود که از همان ابتدا به نحو بارزی در فعالیت‌های او خودنمایی می‌کرد. در خاطرات خواهرش می‌شنویم که «خانعلی همیشه تأکید بر این داشت که چون شما بچه کوچک دارید، من باید به شما کمک کنم؛ این در حالی بود که خودش بچه کوچکی بیش نبود (معین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۱).

سردار شهید سلیمانی، احمد

محمد سازمند

احمد وقتی که از مدرسه می‌آمد؛ با وجودی که مسافت مدرسه تا خانه را پیموده و خسته شده بود به مادر و پدر کمک می‌کرد و از آنها خواهش می‌کرد تا قدری استراحت کنند، گوسفندها را بجای پدر به چرا می‌برد و در کارهای خانه برای مادرش هیزم جمع می‌کرد و به خانه می‌آورد (کرباسی، ۱۳۷۶: ۳۸).

سردار شهید ثانی مرتضوی، عبدالحسین

سید محمدحسین مرتضوی

او نسبت به تمامی اعضای خانواده‌اش از جمله مادر، خواهران و برادران کوچکترش توجه و لطف خاصی مبذول داشت. سعی می‌کرد به کارهای آنها رسیدگی کند و در رفع مشکلات آنها کوشا باشد. برادرش می‌گوید: ایشان حق‌الزحمة ناچیزی از دانشسرای

راهنمایی دریافت می کردند که به راحتی خرج ما می کردند. با توجه به محدودیت های مالی که داشتند، برایشان اصلاً مهم نبود. در تمامی هزینه هایی که داشتیم به ما کمک می کردند (امیر پورسعید، ۱۳۷۶: ۲۳).

سردار شهید صابری، علی اکبر

سید علی اکبر نزد افراد خانواده از محبوبیت خاصی برخوردار بود و همه فرزندان خانواده به او علاقه داشتند. در این مورد برادر شهید نقل می کند: سید علی اکبر از روحیه خوب و بانشاطی برخوردار بود. بعضی وقت ها با مادر شوخی می کرد و هنگامی که مادر به او می گفت: چرا این کارها را می کنی؟ عاقل شو و آرام باش؛ علی اکبر که بنیه جسمی خوبی داشت، مادر را بغل می کرد و از پله ها بالا می رفت و او را پشت بام می گذاشت و می گفت: حالا خودت بیا پایین تا دیگر کارت به من نباشد. وی شوخی های از این قبیل با افراد خانواده داشت (اکبری فرد، ۱۳۷۶: ۲۵).

سردار شهید شیخ بیگ، حاج محمد

دختر شهید

وقتی می خواست به جبهه برود، پاهایش را می گرفتم و از او می خواستم که نرود. پدرم می گفت: باید بروم. می روم صدام را می کشم و برایت عروسک می آورم. تو و برادرت مامان را اذیت نکنید و نماز را اول وقت بخوانید و سوره های کوچکی را هم که یادت دادم، بخوان و حفظ کن. وقتی از جبهه برمی گشت، همیشه با عروسک می آمد و برایمان لباس می خرید. وقتی به سفر می رفت و برمی گشت از سفر حتماً برای فرزندان سوغات می آورد. با وجودی که از پارک خوشش نمی آمد، بچه ها را برای گردش به آنجا می برد (بی تا).

سردار شهید مختار آبادی، حسین

دایی شهید

آقا عزیزالله، پدر شهید به خانه دایی می روند. در این هنگام، سفره پهن می شود و چلوکباب روی سفره چیده می شود. حسین از خوردن سرباز می زند و به گوشه ای می خزد. دایی محمد رو به او می کند و می گوید چه شده؟ چرا نمی خوری؟ حسین جواب می دهد: برای چه شما چنین غذای مفصلی را می خورید؟ مگر ما انقلاب نکردیم که همه با هم

مساوی باشیم؟ آیا اطمینان دارید که الان همسایه‌هایتان نان خوردن دارند یا نه؟ من نمی‌توانم چشم‌هایم را ببندم و بدبختی و بیچارگی مردم را ببینم (درتاج، ۱۳۷۶: ۱۶).

سردار شهید آرمان، محمد

پدر شهید

هر وقت که می‌آمد، بیل را برمی‌داشت و یا اگر می‌دید، من در حال انجام کارم، بیل را از دست من می‌گرفت و خودش کار می‌کرد، مزرعه و علف‌ها را آب می‌داد، با ماشین علف می‌برید، می‌پیچید و خشک می‌کرد، درخت‌ها را آبیاری می‌کرد و شبانه روز در حال کار بود؛ بخصوص وقتی خشکسالی زیاد بود، بسیار زحمت می‌کشید و با تراکتور آب می‌آورد و درخت‌ها را آب می‌داد و هر کار که می‌گفتم انجام می‌داد (روزپیکر، ۱۳۷۶: ۶۶).

سردار شهید رضوی نسب، سید اسماعیل

مادر شهید

اگر کاری داشتیم، به ما کمک می‌کرد؛ چون ما گوسفند داشتیم، زمانی که پدرش می‌رفت به گوسفندان علوفه یا آب دهد، می‌گفت: من هم می‌آیم. پدرش یک جفت چکمه پلاستیکی برای او خریده بود که آن را می‌پوشید و همراه پدرش به گوسفندها علوفه و آب می‌داد. شب‌ها نیز باید چراغ به دستش می‌گرفت و به همراه پدرش می‌رفت (علوی، ۱۳۷۶: ۹).

سردار شهید تهامی، مهدی

خواهر شهید

مهدی در نیکی به پدر و مادر واقعاً الگو بود. با وجود اینکه مشغله کاری و وظایف اجتماعی ایشان زیاد بود، هفته‌ای یک یا دو بار به پدر و مادر سر می‌زدند و اگر در مواردی نمی‌توانستند بیایند، عذرخواهی می‌کردند. ایشان به صله رحم و نیکی به پدر و مادر معتقد بودند (اکبری، ۱۳۷۶: ۲۵).

سردار شهید آتش‌افروز، حسین

همسر شهید

به خانه که برگشت، دید نسرين در تدارک غذاست و می‌خواهد برای او کتلت درست کند. اجازه نداد و گفت: تو و بچه‌ها به این گوشت بیشتر احتیاج دارید. برای من کوکو درست کن. بعد بقیه پول‌ها را هم به نسرين داد و تنها ۸۵ تومان برای خود برداشت. هرچه نسرين اصرار کرد که پول بیشتری بردارد، قبول نکرد (مقصودی، ۱۳۷۶: ۱۷۴).

سردار شهید گرامی، محمد

حجت‌الاسلام وحیدی

محمد به کارهای خانه هم رسیدگی می‌کرد. بعد از فوت پدر، خواهرش بتول، افسردگی پیدا کرده بود. او را مدتی با چند نفر از بستگانش به منزلی در ماهان برد تا روحیه‌اش عوض شو (گرامی، ۱۳۷۶: ۷۲).

بتول گرامی

در محله‌شان فردی به نام علی خیاط زندگی می‌کرد که فردی بی‌قید و تنبل بود و زن و بچه‌اش را بدون خرج می‌گذاشت. محمد دکانی را برای او کرلیه کرد تا حداقل از طریق خیاطی خرجش را در بیاورد؛ اما او پارچه‌های مردم را می‌گرفت و همیشه وعده می‌داد که می‌دزد؛ اما از دوختن خبری نبود. همسایه‌ها به محمد شکایت می‌کردند که باید زهر چشمی از این بابا بگیری، خیلی ما را اذیت می‌کند. محمد به چند نفر از پاسداران گفت که او را بگیرند. وقتی دستگیرش کردند، مدام قسم می‌خورد که بابا! مرا عوضی گرفته‌اید، باور کنید من کاری نکرده‌ام، اگر باور ندارید از آقای گرامی بپرسید. آنها می‌گویند که خودش گفته تو را بازداشت کنیم و بالاخره از وی تعهد می‌گیرند که کارهای مردم را تحویل بدهد (همان: ۷۲).

تهیه مسکن مشکلی بود که بیشتر بچه‌های سپاه داشتند و کسی به فکر تهیه امکانات زندگی آنها نبود. آنها فکر می‌کردند که اکثراً شهید می‌شوند؛ پس نیازی به مسکن ندارند؛ اما محمد جور دیگری می‌اندیشید و می‌گفت: اگر هم شهید بشوم، زن و بچه‌ام که نباید در به در شوند؛ پس با تلاش زیاد و با کمک تعاونی مسکن، تعدادی خانه را در شهرک طباطبایی برای سپاه گرفت؛ با وجود اینکه حاج آقا اشجع، فرمانده وقت سپاه، چندان با مسئله موافق نبود؛ اما محمد در غیاب او ترتیب کار را داد. هر کدام از افراد که متقاضی مسکن بودند، باید مبلغی را به حساب می‌ریختند. محمد هم ماشینی

را که از پدر به ارث رسیده بود، فروخت و پول را فراهم کرد. قرار شد چند نفر دیگر از بچه‌های سپاه هم پول را واریز کنند، بعد که خانه ساخته شد، تقسیم کنند (همان: ۹۸).

سردار شهید آقاملایی، غلامحسین

همسر شهید

علاقه زیادی به خانواده داشت و همواره می‌گفت: من نتوانستم آن‌طور که باید با آنها صحبت کنم. هنگام بازگشت از جبهه با فرزندانش بازی می‌کرد. تمام حرکات جبهه را به آنها در منزل یاد می‌داد؛ از جمله: سنگ‌سازی، سینه‌خیز رفتن و بازی با اسلحه. علاقه زیادی به فرزندانش مخصوصاً دخترش اسما داشت. توصیه می‌کرد هنگامی که هوا سرد است، چراغ را روشن کنید و مواظب باشید که بچه‌ها به آن نزدیک نشوند. شب آخری که برای خداحافظی آمده بود تا دیروقت بیدار ماند و مرتب وصیت می‌کرد. از روحيات او مشخص بود که شهید می‌شود (درتاج، ۱۳۷۶: ۱۹).

فصل نهم

انس با قرآن

خداوند متعال، قرآن را با صفت کریم یا گرانمایه و ارجمند می‌ستاید که در لوحی که از هر گونه تغییر و دگرگونی مصون است، قرار دارد (واقعه: ۷۷۸) و همچنین با صفت مجید و دارای عظمت از این کتاب آسمانی یاد می‌کند که در لوحی محفوظ و مصون از هر کذب و باطلی قرار داده شده است (بروج: ۲۱) و همچنین، قرآن را اسباب هدایت مردم (بقره: ۱۸۵)، آن هم هدایت به راه و آیینی که از همه راه‌ها و آیین‌ها استوارتر و جامع‌تر است، عامل هشدار و بیم (انعام: ۱۹)، وسیله تذکر و یادآوری (قمر: ۴۰، ۳۲) و

۲۲؛ اسراء: ۴۱؛ زمر: ۲۷)، شفا و رحمت (اسراء: ۸۲)، عامل تعقل (یوسف: ۲؛ زخرف: ۳)، اسباب حصول تقوا (زمر: ۲۸) می‌خواند و از آدمیان خواسته که به آن گوش فرادهند (اعراف: ۲۰۴) و در آن تدبیر نمایند (نساء: ۸۲؛ محمد: ۲۴). یکی از شکوه‌های رسول خدا (ص) در قیامت به درگاه الهی آن است که «پروردگار! امت من قرآن را مهجور و متروک گذاردند (فرقان: ۳۰).

بر این اساس، امیرمؤمنان حضرت علی (ع) در نهج البلاغه چه شایسته می‌فرماید: «قرآن را بیاموزید که بهترین سخنان است و در قرآن بیندیشید که بهار دل‌هاست و شفا از نور قرآن طلبید که شفای سینه‌هاست» (خطبه: ۱۱۰) و همچنین در آنجا که فرمودند: «هیچ‌کس با این قرآن ننشست، مگر آنکه بر او چیزی اضافه شد و از او چیزی کم گردید؛ بر هدایتش افزوده و از کوری و ضلالتش کاسته شد» (خطبه: ۱۷۶). اینجاست که آن حضرت در آخرین وصایای حیات خویش این‌گونه می‌فرماید: «خدا را، خدا را در مورد قرآن! مبدا آنکه دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند» (نامه: ۴۷).

امام صادق (ع) فرمودند: «خدا در سخن خود به مردمان تجلی کرده است؛ ولی آنان نمی‌بینند» (الحیاه، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۵). امام سجاد (ع) در همین خصوص می‌فرماید: «قرآن را بر هر کتاب که فرو فرستاده بودی، گواه قرار دادی و بر هر سخن که از پیش گفته بودی، برتری بخشیدی و آن را وسیله جدایی حلال از حرام ساختی و بیان نامه قوانین و احکام کردی و کتابی برای بندگان که به تفصیل آن پرداختی و وحی‌ای که به پیامبر محمد (ص) فرو فرستادی» (همان: ۱۰۱۰۵).

امام زین‌العابدین (ع) می‌فرماید: «اگر همه مردم از شرق تا غرب عالم بمیرند، با وجود قرآن در کنار من، هرگز احساس وحشت و تنهایی نکنم» (میزان‌الحکمه، ۱۳۸۷، ج ۹: ۳۲۹) و امام صادق (ع) فرمودند: «کسی که حقیقت را از طریق قرآن نشناسد، از [گزند] فتنه‌ها برکنار نماند» (همان). پیامبر خدا (ص)، قرآن را سفره ضیافت خدا معرفی می‌نماید و بر این نکته تأکید می‌ورزند که تا می‌توانید از ضیافت او فراگیرید (همان: ۳۳۶)؛ همچنین آن حضرت می‌فرماید: «بهترین شما کسی است که قرآن را بخواند و خواندن آن را به دیگران یاد دهد» (همان: ۳۳۷).

سردار شهید ماهانی، علی

محمدرضا ایرانمنش

وقتی بیکار می‌شد، قرآن می‌خواند. قرآن خواندنش این‌طور نبود که سرش را پایین بیندازد و کلمات عربی را پشت سر هم ردیف کند. علی آقا در قرآن تأمل و تفکر می‌کرد. بعضی وقت‌ها می‌دیدم ساعت‌ها روی یک صفحه قرآن متوقف شده و چشمش را از آن برنمی‌دارد، بدون آنکه لب‌هایش تکان بخورد. می‌دیدم که ساعت‌ها در قرآن فرورفته است و به همین خاطر بود که وقتی بحث قرآنی می‌شد، ایشان پر بود و مطالب زیادی برای گفتن داشت (عبداللهی، ۱۳۷۶: ۶۵).

سید حسین موسوی

انس با خدا و دیدار در کوی او، در جستجوی بوی او و انس با مسجد در علی تا بدان حد تبلور یافته بود که دوستان علی هر گاه می‌خواستند او را ببینند، می‌دانستند که در مسجد محل، مسجد قرارگاه، مسجد تیپ یا مسجد جامع شهر حتماً او را خواهند یافت. تنها کافی بود هنگام نماز به مسجد مذکور بروند تا علی را ببینند (همان: ۶۷).

سردار شهید ژاله، علی

محمد رضایی (همرزم شهید)

پیش از عملیات بدر، در منطقه جفیر بودیم. ما فراموش کرده بودیم که از لشکر، قرآن به همراه بیاوریم. حاج علی با وجود خستگی مفرطی که داشت، نزدیک به ۲ کیلومتر رفت و تبلیغات لشکر را پیدا کرد و یک قرآن جیبی گرفت و آن را گوشه‌ای از لشکر قرار داد. او معمولاً بعد از نماز و هر وقت که فرصتی دست می‌داد، از آن استفاده می‌کرد و ما را هم به قرآن خواندن سفارش می‌کرد و می‌گفت: بهترین ذکر، خواندن قرآن است (کرباسی، ۱۳۷۶: ۱۲۳).

سردار شهید مرادی، محمدرضا

محمد جعفری (همرزم شهید)

همیشه با قرآن مانوس بود. اکثر اوقات خود را با قرآن جیبی که داشت، سپری می‌کرد. در هر فرصتی، در گوشه‌ای خلوت کرده و با قرآن راز و نیاز می‌کرد؛ حتی اکثر اوقات، بچه‌ها که وارد سنگر می‌شدند، او را در حال خواندن قرآن می‌یافتند. در

سخت‌ترین شرایط، اوقات خود را با ذکر صلوات می‌گذراند (صفرنیا، ۱۳۷۶: ۴۳).

سردار شهید مکی‌آبادی، حسن

حسین صائب

شهید مکی‌آبادی انسانی وارسته و باتقوا بود. در حال راه رفتن، غذا خوردن، در اتوبوس، بالای لندکروز و هر جا که او را می‌دید، قرآن می‌خواند. قرآن کوچکی در دست داشت که از روی آن می‌خواند (علوی، ۱۳۷۶: ۲۰).

سردار شهید رشید فرخی، محمدجواد

آقای سرایی‌زاده

سردار سلیمانی به من گفتند: این ماشین را به فرارگاه ببرید. ماشین حامل چند تن از شهدا بود. من ماشین را به فرارگاه آوردم. به علت چند شبانه‌روز بی‌خوابی، حال خوبی نداشتم و وقتی که چهار نفر برای پیاده کردن جنازه‌ها آمدند، من به گوشه‌ای رفتم و نشستم. بعد از چند دقیقه صدایم زدند و کمک خواستند، گفتم: چه کار دارید؟ گفتند: یکی از شهدا خیلی سنگین است، بیاید کمک کنید تا او را زمین بگذاریم. وقتی آمدم، دیدم شهیدی به سینه کف ماشین خوابیده است. هیکل و قیافه او را که دیدم، احساس کردم محمدجواد است؛ اما مطمئن نبودم. شهید را که روی زمین گذاشتم و چهره‌اش را دیدم؛ مطمئن شدم محمدجواد است. به صورتش نگاه می‌کردم که آنچه در دست او بود، توجه مرا به خود جلب کرد. دقت کردم و دیدم یک قرآن در دست دارد (موسی‌پور، ۱۳۷۶: ۴۹).

زارع پور

عاشق آشکار قرآن و مرید متواضع حضرت امام خمینی (ره) بود و هیچ فرصتی را برای طلب فرج امام زمان (عج) از دست نمی‌داد (همان: ۳۴).

کهنوجی

همیشه توصیه می‌کرد که قرآن بخوانید تا قرآن انیس و مونس شما شود. هر وقت می‌خواست از منزل خارج شود، قرآن را می‌بوسید و بعد سفر خود را آغاز می‌کرد (همان).

سردار شهید توکلی، منصور

آقای سام

بعضی از شبها، منصور کلاسهای قرآن برگزار می‌کرد تا سربازان بیشتر به این ریسمان الهی تمسک جویند. در یکی از همین شبها که منصور رزمندگان را آماده خواندن قرآن می‌کند، می‌بیند که قرائت قرآن جزء لاینفک زندگی آنها شده است و در هر چادر ۲۰ رزمنده دلباخته و پاک با یک چراغ دستی کوچک که پرتو خود را بر کلام حیات بخش قرآن انداخته و فضای چادرها را روشن و روحانی می‌سازد، وجود دارد. رزمنده‌ها با شور و اشتیاقی وصف‌ناپذیر در زیر این روشنایی نه چندان زیاد، یاد خداوند را زنده نگاه می‌دارند و کتاب خدا را با سوز و گدازی که از اعماق سینه برمی‌آید، تلاوت می‌کنند (در تاج، ۱۳۷۶: ۳۷).

سردار شهید مرتضوی، سید ارفع

سید محمدجواد مرتضوی

یکی از حرف‌های جالبی که ایشان به من زد، این بود که می‌گفت: قرآن را باید خواند؛ و نباید آن را بالای طاغچه گذاشت و دست نزد؛ قرآن کلام خداست باید آن را بیرون آورد، خواند و بسیار علاقه داشت، جلساتی با دوستانش ترتیب می‌داد که اکثر آنها به فیض شهادت نایل آمدند. در این جلسات، هر روز که دوستی قرآن می‌خواند، باید معنی آن به وسیله فرد دیگری خوانده می‌شد. روزی که نوبت خواندن معنی به شهید جعفرزاده پور می‌رسید، به قدری با جذب و حزن معنی می‌کرد که همه دوستان شیفته او می‌شدند. روزی سوره‌ای در وصف قیامت را به قدری زیبا و جذاب معنی کرد که همه با تعجب به او چشم دوخته بودند و لذت می‌بردند. روزهای دیگر هم دوستان اصرار داشتند که او قرآن را معنی کند، اما به دلیل پرهیز از ریا قبول نمی‌کرد (صیادی، ۱۳۷۶: ص: ۳۰).

سردار شهید سنیرفر، خانعلی

غلامرضا شریفی

از کودکی به یادگیری قرآن علاقه زیادی داشت. در مکتبخانه وقتی به بچه‌های بزرگتر قرآن می‌آموختند، او که سن کم‌تری داشت، پشت چادر می‌ایستاد و به قرآن خواندن دیگران گوش می‌داد (معین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۲).

سردار شهید تهامی، مهدی

عباس ایرانمنش

در همه کارها، صحبت‌ها و جلسات، اول از قرآن استعانت می‌جستند و می‌فرمودند: ما چیزی نداریم بگوییم. هرچه می‌گوییم، قرآن و حدیث است. مخصوصاً سوره توبه را می‌خواندند؛ آنجا که صفات توبه‌کنندگان را یادآور می‌شود که اهل رکوع، سجود، عبادت و حافظ حدود الهی‌اند و می‌گفت: اگر می‌خواهید مصداق یک فرد حزب‌الهی یا شهید باشید، حال که لباس مقدس بسیجی را پوشیده‌اید، کاری کنید که این صفات در شما بروز کند (اکبری، ۱۳۷۶، ۵۵).

سردار شهید سلیمی‌کیا، محمد

مینایی‌فر

یک روز در محضر ایشان بودم که نیروهای سپاه با دشمن درگیر شدند. من و تعدادی از بچه‌ها مشاهده کردیم که ایشان پس از درگیری، قرآن تلاوت می‌کنند. متوجه من که شدند، قرآن را جمع کردند و بوسیدند و به من گفتند: مینایی‌فر! پیشنهاد می‌کنم هرگز از قرآن فاصله نگیری. من به ایشان گفتم: در این وضعیت نامناسب منطقه چرا قرآن می‌خواندید؟ گفتند: شاید من لحظه دیگر زنده نباشم (غفوری، ۱۳۷۶: ۱۳).

سردار شهید شریف، یوسف

احمد فاطمی (دوست، فامیل و هم‌رزم شهید)

او با کمک معلم دوره دبستان خود و نیز، شرکت در کلاس‌های آموزش قرآن که در فصل تابستان به وسیله یک طلبه در مرکز بخش ساردوئیه برگزار می‌شد، قرائت صحیح قرآن را فراگرفته بود تا آنجا که قادر بود برای آموزش به همسالان خود کلاس برگزار کند. او به تشکیل کلاس‌هایی در همین زمینه نیز مبادرت می‌ورزید (طیسی، ۱۳۷۶: ۱۲).

حسن کاظمی، محمد صباغی و نعمت‌الله فراشی (هم‌زمان شهید)

با قرآن کریم مأنوس بود و به آن علاقه داشت. هیچ‌وقت از قرآن جدا نمی‌شد و در هر فرصتی که به دست می‌آمد، به قرائت، مطالعه، ترجمه و تفسیر آن می‌پرداخت. گاهی نیز به آموزش قرآن مبادرت می‌ورزید (همان: ۳۹).

میثم طارم (دوست و همکلاسی)، علی گرجی و محمدعلی شجاع‌حیدری (همرزمان شهید) همیشه کتاب مفاتیح‌الجنان را به همراه داشت. به قرائت دعاهایی مانند کمیل، ندبه، توسل، سمات و زیارت عاشورا اهمیت ویژه قائل بود. در ایام و اوقات برگزاری ادعیه مذکور در جبهه یا خارج از آن، با حالتی عارفانه و گریبان برای درک مفاهیم آنها، فعالانه مشارکت داشت (همان).

سردار شهید اخلاقی، محمد

بی نام

زمانی که محمد اخلاقی در زندان بود، آقای اطمینان که زندانبان بود درباره او می‌گوید: شبی صدای گریه‌ای شدید شنیدم. فکر کردم یکی از زندانی‌ها گریه می‌کند. در را کوبیدم، هیچ‌کس جواب نداد. محکم‌تر کوبیدم، جوابی نیامد. با صدای بلند سرو صدا کردم که آقا محمد پشت در آمد و گفت: در باز است، چرا بیرون نمی‌آیی؟ گفتم: بله، باز است؛ ولی گفتم برای بیرون آمدن به تو خبر بدهم. حالا چه کسی گریه می‌کند؟ گفتم: وقتی که داشت قلبم می‌شکست و به جایی رفته بودم که خودم می‌دانم و خدای خودم، تو یک‌مرتبه مثل شیطان پیدا شدی و عبادت مرا پاره کردی (شفیعی، ۱۳۷۶: ۵۰).

سردار شهید طیاری، مهدی

حجت‌الاسلام سالاری و حاج فرود بهرآسمانی

زمانی که نیروها سرگرم بازی بودند، او به جایی می‌رفت که صدای آنها را نشنود؛ سپس با خالق خویش سخن می‌گفت و تصمیم می‌گرفت که چگونه به وظایف الهی خود عمل کند. مهدی در خودسازی تلاش وصف‌ناپذیری داشت و شهادت، نقطه پذیرش عبادات و نتیجه تلاش‌های بی‌وقفه او بود. انقلاب اسلامی و ارزش‌های آن، جزء وجود او شده بود؛ به عبارتی در اسلام و امام ذوب شده بود. او فقط به دنبال انجام دادن تکالیف الهی خود بود. اخلاص نیز، جزء وجود او شده بود؛ به همین دلیل برای رسیدن به هدف خود، یعنی طاعت و بندگی و کسب رضای خداوند، هرگونه رنج و زحمت و خطری را به جان می‌خرید (رستمی‌نسب، ۱۳۷۶: ۱۰۵).

سردار شهید دهقان‌پور، رضا

حسین کشیتی

در ۶ سالگی از روستای کت گرگ، فاصله پنج تا شش کیلومتری را برای یادگیری قرآن پیاده طی می کرد و در کلاس قرآن شرکت می نمود (فاریابی، ۱۳۷۶: ۲۰).

سلمان دهقان پور

قرآن را با یک سال رفت و آمد در محضر ملامحمد سنجری، پدربزرگش فراگرفت و بعد از آن راهی مدرسه شد. تقریباً در سن شش سالگی در محضر پدربزرگم قرآن را فراگرفت و در سن ۸ سالگی در روستای محمدآباد به مدرسه رفت (همان).

سردار شهید صابری، اسفندیار

غلامحسین عباسی (شوهر خواهر شهید)

به روستا که می آمد، دعای توسل برگزار می کرد. برای پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه بسیار دعا می کرد و به مردم توصیه می کرد که قرائت قرآن فراموش نشود. اسفندیار همیشه با خود یک جلد کلام الله جیبی داشت و تعداد زیادی از آیات قرآن را حفظ کرده بود. هر وقت ناراحت و افسرده می شد، به زیارت اهل قبور می رفت (بهمنی، ۱۳۷۶: ۲۸).

سردار شهید حسنی، علیرضا

دوست شهید

علیرضا قرآن را با صوتی خوش تلاوت می نمود و از طرفداران برگزاری مراسم دینی در مسجد محل خود بود. به فرامین الهی لبیک می گفت؛ مخصوصاً آنجا که خدا می گوید: خله‌هایتان را با خولدن قرآن نورانی کنید. در وجودش روحیه‌ای مذهبی و دینی نمایان بود (جعفری، ۱۳۷۶: ۱۷).

سردار شهید عرب نژاد، عباس

حسن کاظمی (همرزم شهید)

عباس به مسائل دینی علاقه زیادی داشت. در جبهه، بچه‌ها را به نماز جماعت، نماز شب، خواندن و یاد گرفتن قرآن تشویق و توصیه می نمود و خودش هم سعی می کرد تا در مخابرات جلسات قرآن خوانی داشته باشد. اگر برای خودش کاری پیش می آمد، جلسه قرآن را به کس دیگری محول می کرد (احمدی حکمتی کار، ۱۳۷۶: ۳۱).

شهید شفیعی، علی

حاج باقری

علی روی مستحبات بسیار تأکید کرده و همیشه به آنها عمل می‌کرد. او سعی می‌کرد همیشه با وضو باشد و حتی موقع خواب نیز وضو می‌گرفت. زیاد قرآن می‌خواند و صوت زیبایی داشت. وقتی در جمع دوستانش صحبت می‌کرد، سعی می‌کرد با صحبت‌هایش آنها را به یاد خدا و قیامت بیندازد. هنگام نماز حالت خضوع و خشوعی داشت که واقعاً بسیار کم در دیگران می‌دیدم (غفوری، ۱۳۷۶: ۹۵).

سردار شهید ایرانمنش، حمید

خوشی

در همین موقع بود که با خدای خودم صحبت می‌کردم و دست به دامن امام زمان (عج) شده بودم و می‌گفتم: یا امام زمان! اینجا معجزه‌ات را به من نشان بده؛ حتی مرا از دست اینها نجات بده. شهادت افتخار من است؛ ولی نمی‌خواهم در دست اینها اسیر باشم. همین طور که با آقا صحبت می‌کردم و با خودم کلنجار می‌رفتم، صدای پای چند نفر دیگر را شنیدم. گفتم: خودم را به مردن می‌زنم. آنها به من نزدیک شدند. یکی از آنها جیب مرا گشت و عکس فرزندان و قرآنم را دید و گفت: اینها سرباز امام زمان و سرباز خمینی هستند. خوشحال شدم و با خودم گفتم: فکر کنم این یکی از امدادهای غیبی باشد که به کمک من آمده؛ بالاخره آقا معجزه‌اش را به من نشان داد. آنها مرا به سنگر خودشان بردند و غذا دادند و کمی استراحت کردم. هوا که تاریک شد، مرا در نزدیکی خاکریزهای خودمان رها کردند (احمدی حکمتی کار، ۱۳۷۶: ۴۰).

فصل نوزدهم

روزه

قرآن کریم، فلسفه و هدف روزه و روزه‌داری را تقوا و به نوعی خویش‌تن‌داری و خویش‌تن‌بانی بیان می‌کند (بقره: ۱۸۳)؛ یعنی همان چیزی که در حقیقت، برای استمرار یک حیات پاک و معقول در دنیایی که مشحون و آکنده از عوامل وسوسه‌گر و اغواکننده است، ضرورت قطعی دارد.

رسول خدا (ص)، روزه را سپری در برابر آتش (میزان‌الحکمه، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۹۲)، زکات بدن و عامل سلامتی (همان) معرفی فرموده‌اند. امیرمؤمنان حضرت علی (ع)، روزه را وسیله‌آزمودن اخلاص بندگان (همان: ۳۸۹)، عامل آرام کردن اعضا و جوارح انسان‌ها، خشوع دیدگان و فروتنی جان و خضوع دل‌های آنها (همان: ۳۹۰) و نیمی از تندرستی (همان: ۳۹۲) معرفی می‌نمایند. حضرت فاطمه زهرا (س) نیز، روزه را وسیله‌ای برای استواری اخلاص (همان: ۳۹۰) و حفظ و نگهداری زبان و گوش و چشم و اعضا و جوارح انسان (همان: ۳۹۷) می‌دانند. حضرت اباعبدالله‌الحسین (ع)، روزه را اسباب چشیدن رنج گرسنگی مستمندان و بنابراین اسباب رسیدگی و بخشش به آنان (همان) به حساب می‌آورند. امام زین‌العابدین (ع) نیز، روزه را وسیله‌نگهداری لندام‌های آدمی از ارتکاب معاصی و عامل به‌کارگیری آن اعضا برای فراهم‌سازی خشنودی خدا معرفی می‌نمایند تا آنکه آدمیان با گوش‌هایشان سخنان بیهوده نشنوند و با چشمانشان به دیدن چیزهای لهو‌نشتابند و دستانشان به سوی حرام گشوده نشود و پاهایشان به سوی آنچه منع شده، رهسپار نگردد و شکم‌هایشان جز آنچه به آنان حلال گردیده است در خود جای ندهد و زبان‌هایشان جز به آنچه خدا خبر داده و بیان فرموده، گویا نگردد (همان: ۳۹۷).

امام باقر (ع) روزه را آرام‌بخش دل‌ها (همان: ۳۹۰) می‌دانند و امام صادق (ع) نیز، روزه را عامل برابر شدن توانگر و تهیدست و چشیدن رنج گرسنگی و سختی به‌وسیله

توانگران معرفی می‌کنند؛ بنابراین روزه عامل دلسوزی توانگران بر ناتوانان و ترحم آنان بر گرسنگان خواهد بود (همان: ۳۹۰).

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) روزه را عامل چشاندن رنج گرسنگی و تشنگی به مردم می‌داند؛ بنابراین سبب پی بردن به نیازمندی خود در آخرت، خاشع شدن در مقابل خداوند، طالب رضا و ثواب الهی گردیدن، عارف و صابر شدن و عامل خودداری از شهوات و ورزیده ساختن آدمی در انجام تکالیفش شده و همچنین باعث پی بردن انسان به سختی و تشنگی و گرسنگی نیازمندان و مستمندان می‌شود؛ بنابراین آنها حقوقی را که خداوند در دارایی‌هایشان برای مستمندان واجب فرموده است، می‌پردازند (همان: ۳۹۱). به همین ترتیب امام حسن عسکری (ع) نیز، روزه را اسباب چشاندن درد گرسنگان به توانگران و در نتیجه کمک به آن افراد گرسنه می‌داند (همان). با توجه به مطالب ذکر شده در توصیف آثار و نتایج روزه، بیهوده نیست که حضرت امام زین‌العابدین (ع) در دعای وداع با ماه مبارک رمضان این‌گونه می‌فرمایند: «سپس به وسیله این ماه، ما را بر سایر امت‌ها برتری داده و افتخار آن را نصیب ما و نه پیروان دیگر آیین‌ها کردی؛ پس به فرمان تو روز آن را روزه گرفتیم و به یاری تو، شبش را به عبادت گذراندیم» (همان: ۳۸۸) و پیامبر بزرگوار اسلام (ص)، خواب روزه‌دار را عبادت و نفس کشیدن او را تسبیح دانسته‌اند (همان: ۳۹۳). چنانچه در حدیث معراج آمده است: «... [پیامبر] پرسید: پروردگارا! میراث روزه چیست؟ خداوند فرمود: روزه، حکمت به ارث می‌نهد و حکمت، معرفت و معرفت، یقین و چون بنده‌ای به یقین رسد، دیگر برایش اهمیتی ندارد که چگونه شب و روز خود را بگذراند؛ به سختی یا به آسانی» (همان: ۴۰۱).

سردار شهید گرامی، محمد

سرهنگ پاسدار ناصر ابوالحسنی

علاوه بر سختی کار، تابستان گرمی بود و همزمان با ماه مبارک رمضان. هنوز از نظر سنی روزه بر آنها تکلیف نبود؛ اما محمد اصرار داشت که روزه بگیرند و این سختی کار را دو چندان می‌کرد. گاهی از شدت گرما مجبور می‌شدند چندین بار سرشان را زیر شیر آب خیس کنند. تا حوالی ساعت چهار بعد از ظهر کار می‌کردند و دوستش از اینکه مجبور شده روزه بگیرد، گله می‌کرد؛ اما محمد می‌گفت: باید اراده داشته باشی و تحمل کنی (گرامی، ۱۳۷۶: ۱۴).

سردار شهید شریف، یوسف

احمد فاطمی

در منطقه عملیاتی هور، در فصل تابستان و با گرمای بالای ۵۰ درجه و با وجود پشه‌های فراوان، سنگرهای شناور فلزی‌ای تعبیه شده بود که در درون خود خیمه‌های کوچکی داشت و گرما را مضاعف می‌کرد. در این منطقه به لحاظ سختی شرایط، در مدتی کوتاه رزمندگان تعویض می‌شدند؛ ولی شهید یوسف در آنجا تمامی روزهای ماه مبارک رمضان را روزه گرفت و در طول شبانه‌روز به تلاوت قرآن کریم و عبادت مشغول بود. یک‌بار با مراجعه به او گفتم: بیا به اهواز برویم و باقیمانده روزه‌هایت را در آنجا بگیر. اقامت تو بیش از این صلاح نیست، بیمار خواهی شد. پاسخ داد: من اینجا را ترجیح می‌دهم و امروز را هم روزه گرفتم. عبادت در زیر آفتاب داغ هور لذتی دیگر دارد (طیبه، ۱۳۷۶: ۳۷).

عبدالمجید شریف

در ماه رمضان دیدم که یوسف روزه است، متعجب شدم و از خانواده‌اش سؤال کردم به اجبار است یا به اختیار؟ مادرش پاسخ داد: خودش علاقه نشان می‌دهد. یوسف در بعد مذهبی تا آنجا در خور نگرش بود که به مادرش گفتم: فرزندت بسیار مؤمن و متعبد شده است. او نیز با تبسم و مزاح جواب داد: بله، گویا بسیار گناه کرده و از پروردگارش آمرزش می‌طلبد (همان).

علیرضا شریف

اگر به او اظهار می‌شد که تو هنوز به سن تکلیف نرسیده‌ای و انجام فرایض بر تو واجب نیست، پاسخ می‌داد: شاید به آن سن نرسیده مرگ ما را فراگرفت؛ پس چه بهتر که به انجام‌دادن آنها مبادرت ورزیم (همان).

علی شریف (برادر شهید)

تا آنجا در انجام‌دادن واجبات و سواس و دقت داشت که از معلم دبستان خود می‌پرسید: آیا فرودادن آب دهان به هنگام روزه اشکال دارد؟ در کودکی و در سنین پایین، من و یوسف در ماه مبارک رمضان روزه کله‌گنجشکی گرفته بودیم، من طاقت نیاوردم؛ اما یوسف روزه‌اش را تا زمان افطار نگه داشت (همان).

سردار شهید احمدی، محمدباقر

محمد فائزی

شب‌ها شام نمی‌خورد. شام را در دستمالی قرار داده و گوشه‌ای می‌گذاشت و سحر که می‌شد، شامش را می‌خورد و روزه می‌گرفت. من که نمی‌دانستم روزه دارد؛ یعنی به من نمی‌گفت که روزه می‌گیرد تا در بعضی موارد مراعاتش کنم. او آن زمان ۱۳ سال داشت (علوی، ۱۳۷۶: ۲۲).

سردار شهید صادقی، حسین

بی‌نام

شهید بزرگوار در دوران نوجوانی به کارهای شاگرد عمه می‌پرداخت. در آنجا با یک نفر به نام رضا دوست بوده است. از زبان خود شهید نقل می‌شود:

«هنگام نهار رضا پرسید: چرا چیزی نیاورده‌ای؟ آخر مگر تو مادر نداری! گفتم: آخر من روزه دارم، بابا جان ماه رمضان است، مگر نمی‌دانی؟ رضا گفت: چرا می‌دانم؛ ولی روزه که با شاگرد عمه و بتا بودن جور در نمی‌آید. در گرمای تابستان مگر می‌شود روزه گرفت؟ من گفتم: به هر حال من می‌گیرم؛ چون پدر و مادرم هم روزه می‌گیرند، همه مردم روزه می‌گیرند. رضا گفت: ولی من فکر می‌کنم که برای امثال ما واجب نیست؛ چون کار سختی داریم. گفتم: کار سخت که دلیل نمی‌شود. در مسجد حافظ، آقای جعفری و آقای نجفی همه می‌گویند که روزه گرفتن بر پسر ۱۵ ساله واجب است. کار سخت که دلیلی بر روزه نگرفتن نیست. تو هم باید بگیری؛ چون روزه واجب است، بعداً جواب دارد» (محسنی‌نیا، ۱۳۷۶: ۲).

سردار شهید زنگی‌آبادی، یونس

محمد زنگی‌آبادی

حاجی از همان کودکی روحیه‌ای دینی داشت. آن زمان‌ها که در مدارس تغذیه می‌دادند، در ایام ماه مبارک تا زمان افطار از آن تناول نمی‌کرد و از همان سنین کودکی روزه‌اش را می‌گرفت و به نماز جماعت می‌رفت. ما به او حسادت می‌کردیم و هر چه سعی می‌کردیم که روزه‌اش را باطل کنیم، موفق نمی‌شدیم (غفوری، ۱۳۷۶: ۱۳).

سردار شهید فاریابی، سعدالله

کوچک‌علی کمالی

اوایل فروردین بعد از پیروزی انقلاب بود که هوا سرد و راه‌ها ناامن بودند. سعدالله گفت: می‌خواهم کنار پل رودخانه هلیل‌رود نگهبانی بدهم. من گفتم: با ماشین در سطح شهر گشت بده. سعدالله قبول نکرد و برای نگهبانی رفت. بعد از دو ساعت من ساندویچی خریدم و به نزد او رفتم و گفتم: تو دیگر خسته شده‌ای، من نگهبانی می‌دهم. او قبول نکرد و ساندویچش را نخورد. ساعتی بعد، یکی دیگر از دوستانش هم برای او خوراکی آورده بود که از آنها هم نخورد. من فکر کرده بودم که شاید سعدالله قهر کرده یا از چیزی ناراحت است؛ بعداً متوجه شدم که سعدالله روزه است (فاریابی، ۱۳۷۶: ۷۴).

سردار شهید رودباری (مشایخی)، محمد

مادر شهید

به یاد دارم که از هفت سالگی نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت. من می‌گفتم: فرزندم، تو نمی‌توانی روزه بگیری. می‌گفت: عجب! تو مادر من هستی و می‌گویی که نمی‌توانی روزه بگیری؟ تو خودت هم باید روزه بگیری. به محمد می‌گفتم: مادر، من خودم روزه می‌گیرم؛ ولی تو جثه‌ای نداری. او می‌گفت: نه، من حتماً روزه می‌گیرم و نماز و روزه را کاملاً درست انجام می‌داد (رستمی‌نسب، ۱۳۷۶: ۲۷).

سردار شهید رشید فرخی، محمدجواد

مادر شهید

او از همان ابتدا به شیوه بزرگسالان و مانند آنها عمل می‌کرد. وقتی می‌دیدم من برای انجام وظایف مذهبی خود روزه می‌گیرم، او نیز به این کار اقدام می‌کرد. من نماز می‌خواندم و او هم تا وقتی که به سن تکلیف رسید، به نماز می‌ایستاد. وقتی که بچه بود، روزه کله‌گنجشکی می‌گرفت. او برای تحصیل در دوره راهنمایی، هر روز راه زیادی را طی می‌کرد تا به شهر بیاید و در کلاس‌هایش شرکت کند (موسی‌پور، ۱۳۷۶: ۱۳).

سردار شهید دریجانی، ذبیح‌الله

پدر شهید

شهید ذبیح‌الله از همان کودکی علاقه زیادی به خواندن نماز و قرآن و روزه داشت. در ماه مبارک رمضان، هر سحر با خانواده برای گرفتن روزه بلند می‌شد. ذبیح‌الله ۴ ساله بود و هنوز مدرسه نمی‌رفت که می‌گفت: من هم باید بلند شوم و بلند می‌شدم. او همراه پدرش سحری می‌خورد. گاهی روزه خود را به پایان می‌رساند و گاهی هم نه. بچه‌های همسایه سر به سر او می‌گذاشتند که ذبیح‌الله چند تا روزه گرفته‌ای؟ ذبیح‌الله می‌گفت: همراه پدرم روزه می‌گیرم و روزه‌ام را هنگام ظهر افطار می‌کنم (بنی‌اسدی، ۱۳۷۶: ۲۸).

سردار شهید دهقان پور، رضا

شمس‌علی معنصری

شهید دهقان‌پور حتی در دوران خدمت سربازی در رژیم شاهنشاهی و با آن وضعیت نیز، احکام اسلامی را رعایت می‌کرد. از سربازی نامه‌ای برایم نوشته بود که من همه این ماه مبارک را روزه گرفتم. یکی از دوستانش که از سربازی برگشته بود، تعریف می‌کرد که سردار شهید دهقان‌پور در خدمت طاغوت نمازش ترک نمی‌شد و در ماه مبارک رمضان روزه می‌گرفت (فاریابی، ۱۳۷۶: ۳۳).

امیر جبال‌بارزی

شهید بزرگوار قبل از رسیدن به سن تکلیف نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت. به شوخی به او می‌گفتم: تو که به سن بلوغ نرسیده‌ای، چرا روزه می‌گیری؟ می‌گفت: چرا فلان شخص [که از ریش‌سفیدان محل بود] روزه می‌گیرد (همان: ۱۲).

فصل سی و ششم

نماز و نماز اول وقت

قرآن کریم یکی از ویژگی‌های متقین را این‌طور بیان می‌کند که نماز را برپا می‌دارند (بقره: ۳) و یکی از مصادیق بارز نیکوکاری را برپاداشتن نماز معرفی می‌نماید (بقره: ۲۷۷) و اقامه نماز را از جمله شرایط عفو بدی‌های بدکاران برمی‌شمارد (مائده: ۱۲). قرآن، فرجام نیکو و بهشت جاودان الهی در سرای دیگر را از آن کسانی می‌داند که یکی از خصوصیاتشان، برپاداشتن نماز است (رعد: ۲۲).

از منظر قرآن حکیم، اقامه نماز یکی از ملزومات برخوردارگی از امید به تجارتی بدون کسادی و تباہ است (فاطر: ۲۹) و کسانی که تجارت‌های دنیوی، آنها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد، پاداش و فضل الهی را از آن خود خواهند ساخت (نور: ۳۳۸). از جمله آثار و نتایج مترتب بر نماز، یاد خداوند (طه: ۱۴) و بازداشتن فرد از کار زشت و ناپسند است (عنکبوت: ۴۵)؛ همچنین می‌توان از نماز کمک جست (بقره: ۴۵) و به رحمت الهی امید داشت (نور: ۵۶).

در وصف منزلت و عظمت نماز همین بس که پیامبر اکرم (ص)، نماز را سرآمد اسلام بعد از پذیرفتن دین (میزان‌الحکمه، ۱۳۸۷، ج ۶: ۲۷۲۷۲)، چهره دین، نور دیده و محبوب خود (همان: ۲۷۳)، بهترین تکلیف از جانب خدا و ستون دین (همان: ۲۷۵) خوانده‌اند. حضرت علی (ع) نماز را درّی در برابر یورش‌های شیطان، ترازو (همان: ۲۷۳)، بهترین عمل، ستون دین (همان: ۲۷۵) و بهترین وسیله توسل متوسلان به خداوند (همان: ۲۸۳) معرفی می‌نمایند. امام صادق (ع) نیز، نماز را محبوب‌ترین کارها نزد خداوند عزّ و جلّ (همان: ۲۷۳) و عالی‌ترین خدمت به خداوند (همان: ۲۷۵) می‌دانند.

رسول خدا (ص) در خصوص آثار و نتایج مترتب بر نماز، خشنودی پروردگار (همان: ۲۷۲)، تقرب مؤمن به خداوند (همان: ۲۷۴)، بازداشتن فرد از کار زشت و ناپسند (همان: ۲۷۷) و از بین برنده گناهان قبل (همان: ۲۷۶) را برمی‌شمارند. در همین راستا امیرمؤمنان علی (ع) از جمله آثار نماز را فرود آمدن رحمت الهی (همان: ۲۷۸)، تقرب به خدا (همان: ۲۷۳)، آمرزش و فروریختن گناهان (همان: ۲۷۴) و پاک شدن از آلودگی شرک (همان: ۲۸۳) می‌دانند. حضرت فاطمه زهرا (س)، یکی از نتایج نماز را دور شدن انسان از کبر (همان) می‌دانند و امام جعفر صادق (ع)، بعضی از اثرات نماز را بازداشته شدن از کارهای ناپسند (همان: ۲۷۸)، پاک شدن از گناهان (همان: ۲۸۱) و یاد خدا و عدم غفلت از او (همان: ۲۸۴) برمی‌شمارند. حضرت امام رضا (ع) نیز بعضی از آثار و نتایج نماز را به یاد خدا بودن و فراموش نکردن او، دچار نشدن به ناسپاسی و گردنکشی، خشوع و فروتنی و بازایستادن از گناه (همان) می‌دانند.

قرآن کریم انسان را موجودی نوسان‌پذیر معرفی می‌کند که اگر با گزند مواجه شود، به جزع و بی‌تابی می‌افتد و اگر خیری به او رسد، آن را از دیگران منع می‌دارد؛ مگر نمازگزارانی که بر نماز مداومت و محافظت دارند (معارج: ۳۴، ۲۳، ۲۴) و در مقابل این‌گونه می‌فرماید: «وای بر کسانی که نسبت به نماز خود سهل‌انگارند» (ماعون: ۵).

پیامبر اکرم (ص) از جمله آثار مواظبت بر اوقات نماز را آسودگی به هنگام مردن، از بین رفتن غم‌ها و لندوه و نجات از آتش دوزخ (میزان‌الحکمه، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۱۵) برمی‌شمارند؛ همچنین بیان می‌دارند: «در دینداری مرد،

همین بس که برگزاردن نمازها بسیار مواظبت کند» (همان: ۳۱۴). حضرت علی(ع) فرمودند: «مبادا چیزی از امور دنیا شما را از اوقات نماز بازدارد» (همان). امام صادق (ع) نیز، فضیلت نماز اول وقت را بر آخر وقت، همچون فضیلت آخرت بر دنیا (همان: ۳۱۶) دانسته؛ همچنین برای مؤمن، فضیلت نماز اول وقت بر آخر آن را از دارایی‌ها و فرزندش (همان: ۳۱۳۱۷) بهتر می‌دانند؛ بنابراین بر این امر تأکید می‌ورزند: «هیچ کس نباید نماز را بدون علت به آخر وقت بیندازد» (همان: ۳۱۷). امام کاظم(ع) نیز در این خصوص می‌فرماید: «نمازهای واجب اول وقت، اگر با شرایط گزارده شوند، از یک شاخه تر و تازه خوشبوی مورد^۱ که تازه از بوته‌اش جدا می‌شود، خوشبوترند؛ پس بر شما باد نماز اول وقت» (همان). حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) هم فرموده‌اند: «هرگز نمازت را بی دلیل از اول وقت به تأخیر میانداز و همیشه رعایت اول وقت را بکن» (همان).

امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه، در خصوص رعایت وقت نماز فرمودند: «نماز را در وقت مقرر آن به جای آور و به علت فراغت از کار، وقت آن را پیش مینداز و به علت اشتغال، آن را به تأخیر می‌فکن و بدان که هر کار تو وابسته به نماز است» (نهج البلاغه، ۱۳۷۶، نامه ۲۷: ۲۹۸).

سردار شهید نصیری لاری، مهدی

بی نام

یک‌بار زمانی که فرمانده نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی برای بازدید از پادگان آمده بود، همه را وادار کردند که ساعت‌ها سرپا بایستند و نظم آهنین ارتش را به نمایش بگذارند. بر صفوف منظم سربازان، درجه‌داران و افسران چنان سکوتی حکمفرما شده بود که انگار خاکستر مرگ و نیستی در فضا پاشیده شده بود. در آن وحشت و انتظار، ناگهان درجه‌داری از صف خارج شد و به کناری رفت. افسر فرمانده با ترس و لرز به سویش دوید و با فریادی گلوگیر به او نهیب زد: کجا می‌روی؟ درجه‌دار با خونسردی گفت: نمازم را نخوانده‌ام. افسر با خشم فریاد زد: حالا چه وقت نماز خواندن است؟ نمی‌بینی فرمانده نیرو دارد نزدیک می‌شود؟ او جواب داد: می‌دانم؛ اما نمی‌شود به خاطر فرمانده نیرو فریضه حق را ادا نکرد و بعد شروع به باز کردن بندهای پوتینش کرد (علوی، ۱۳۷۶: ۴۰).

سردار شهید شفیعی، علی

آقای کریمیان

محال بود که شهید برای نماز صبح بلند نشود و قرآن نخواند؛ یعنی سابقه نداشت که صبح آفتاب بزند و علی نماز و قرآنش را نخوانده باشد. در ضمن صوت بسیار زیبا و دلنشینی هم داشت و حتی یک‌شب نمی‌شد که علی نماز شب خود را ترک کند. به یاد دارم که در عملیات کارخانه نمک، یعنی والفجر ۸ علی شب‌ها با وجود آتش دشمن که بر کارخانه نمک می‌ریخت، نمازش را می‌خواند و با وجود سختی کار به ذکر گفتن مشغول می‌شد (غفوری، ۱۳۷۶: ۹۳).

^۱ - درختچه‌ای است با برگ‌های سبز، شفاف و معطر و گل‌های سفید پنج برگی که به نام‌های آس، اسمار، زند، ققنوس و ... معروف است (فرهنگ معین، به

سردار شهید بینا، علی

محمدعلی سمندری

یک بار که به شدت مجروح شده بود؛ وقت نماز فرارسیده بود. مَهر نماز را به دست گرفت و از من خواست که او را رو به قبله بنشانم تا با آن وضعیت نمازش را به جای آورد (رئسی، ۱۳۷۶: ۷۴).

حسن عرب

گردان ما به هر منطقه‌ای که می‌رفت، اولین چادری که به امر شهید بینا برپا می‌شد، چادر نمازخانه بود که خود او با جدیت تمام برای این امر پیش‌قدم می‌شد و به هنگام برگزاری نماز، معمولاً اولین نفری بود که در نمازخانه حضور پیدا می‌کرد (همان: ۷۳).

تهماسب بدرود

گاهی در بین نیروها کسانی پیدا می‌شدند که آن‌گونه باید و شاید به نماز اهمیت نمی‌دادند و در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند؛ در آنجا (منطقه خبیر) دو مورد از عصبانیت او را شاهد بودم که در همین مورد بود و می‌گفت: بچه مسلمان‌ها، جنگ ما و آمدنمان به این بیابان‌ها و تحمل این دوری‌ها، سختی‌ها و خطرات برای نماز است (همان).

کرامت الماسی

با اتومبیل از خط مقدم برمی‌گشتیم که وقت نماز شد. ایشان به راننده گفتند: گوشه‌ای بایست تا نمازمان را بخوانیم. در همین موقع خودرویی از لشکر دیگر که از آنجا عبور می‌کرد، ایستاد و یکی از سرنشینان آن گفت: برادران اینجا که ایستاده‌اید، خیلی خطرناک است. در تیررس خمپاره‌های دشمن هستید، اینجا توقف نکنید. سردار شهید در پاسخ گفت: ارزش نماز اول وقت خیلی بیشتر از این حرف‌هاست؛ سپس به یکی از هم‌زمان گفتند: اذان بگو تا به نماز بایستیم. به هنگام تشهد در رکعت آخر، خمپاره‌ای در نزدیکی مان فرود آمد که ما سراسیمه نماز را به پایان بردیم؛ زیرا رسیدن خمپاره‌های بعدی قابل پیش‌بینی بود؛ ولی ایشان با خونسردی و طمأنینه کامل نمازشان را تمام کردند؛ گویی که اصلاً هیچ خبری نشده است (رئسی، ۱۳۷۶: ۷۴).

سردار شهید آقاملایی، غلامحسین

همرزم شهید

شهید غلامحسین، اولین کسی بود که در چادر نمازخانه جبهه برای نماز حاضر می‌شد و آخرین کسی بود که از آن خارج می‌شد. در صف جلو می‌ایستاد و ذکر بعد از نمازش این بود که:

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت با من راه‌نشین باده مستانه زدند

در خواندن نماز توجه خاصی به مستحبات داشت. روزی را به یاد دارم که بر زمین، آفتاب داغ پهن شده بود. هیچ‌کس طاقت نیاورد که بر روی آن نماز بخواند؛ اما شهید آقاملایی با تمام وجود بر روی آن ایستاد و نماز خواند (در تاج، ۱۳۷۶: ۲۲).

سردار شهید حسینی، حاج عباس

خواهر شهید

شهید پیوسته دیگران را به نماز تشویق می‌کرد. خواهر شهید می‌گوید: برادر کوچکی داشتم که نام او مجید بود. شهید به او می‌گفت: اگر صبح زود و به‌طور مرتب نماز بخوانی، من ۶۰ قصب زمین دارم که به تو می‌دهم و همین کار را هم کرد. ۶۰ قصب زمین را نوشت و به نام مجید کرد. این‌گونه تشویقش کرد تا نمازش را بخواند (ابراهیمی‌نژاد، ۱۳۷۶: ۲۲).

سردار شهید عرب‌نژاد، حمید

زین‌العابدین حسینی

شهید به نماز خواندن بسیار علاقه داشت و هیچ وقت نمی‌گذاشت که نماز واجبش قضا شود. یک بار نیروها برای پاکسازی به یک روستا رفته بودند که محاصره شدند؛ همچنان که در حال پیشروی بودند، دیدند که شهید خم و راست می‌شود و چیزهایی زیر لب می‌گوید. وقتی که در موردش از شهید سؤال کردند، پاسخ داد: نمی‌دانستم شهید می‌شوم یا زنده می‌مانم؛ بنابراین داشتم نماز را می‌خواندم (مقدس‌جعفری، ۱۳۷۶: ص ۹۴).

سردار شهید آرمان، محمد

کرامت احمدی کهنوج

بنده بارها شاهد نماز شب شهید آرمان بودم. یکی از شبها در خدمت شهید دیوان پور بودم که پسر خاله من است و با هم به خط رفته بودیم. در آنجا شهید آرمان را دیدم که در حال خواندن نماز شب است. مدتی ایستادم؛ اصلاً به ما توجهی نکرد و در عالمی معنوی بود؛ به همین دلیل هم به تنهایی علاقه‌مند بود (رزویپیکر، ۱۳۷۶: ۶۱).

احمد رئیسی

از همان دوران راهنمایی اهل نماز بود و به آن علاقه داشت. به من می‌گفت: باید اول نماز بخوانی تا به اسلام گرایش پیدا کنی و می‌گفت: اگر می‌خواهی با من رفت و آمد کنی، باید نمازت را به موقع بخوانی. هیچ وقت ندیدم که در خواندن نمازش سهل‌انگاری کند (همان: ۵۹).

رضا توسن‌فر

او به نماز که می‌ایستاد، می‌گفتم: چرا در صف جلو نمی‌ایستی؟ پاسخ می‌داد: دوست دارم دوستان در صف‌های جلو بایستند؛ در حقیقت، خودش را حقیر می‌دید. در دعای کمیل نیز در صف‌های عقب می‌نشست. به او می‌گفتم: به صف جلو برو. می‌گفت: ما همین عقب می‌نشینیم و در این امر با هم شریک می‌شویم (همان: ۷۸).

سردار شهید طیار، حاج مهدی

بهرام امیر حیدری

نمازش را سر وقت می‌خواند و نماز شبش ترک نمی‌شد؛ ولی پنهان می‌کرد. یک‌بار متوجه شدم که در هوای چند درجه زیر صفر، آب برداشت و با آن وضو گرفت؛ سپس به گونه‌ای که کسی متوجه نشود، به گوشه‌ای از آبدارخانه رفت که در آن پرده‌ای کشیده شده بود و به نماز شب ایستاد. واقعاً عارفی ناشناخته بود (رستمی‌نسب، ۱۳۷۶: ۱۱۳).

آقای توحید نژاد و آقای محسنی

هر وقت به نمازخانه می‌رفتیم، مهدی را از خودمان جلوتر می‌دیدیم که یا در حال خواندن نماز است یا مشغول خواندن قرآن. او به نماز جماعت تأکید خاصی داشت و آن را عاملی قوی برای وحدت قلوب و زدودن کینه‌ها و پیوند محبت می‌دانست. شب ۱۹ و ۲۱ ماه مبارک رمضان در منطقه مهران بودیم. او در این شب‌ها تمامی نیروهایش را برای برپایی نماز و دعا مهیا کرد. متوجه شدم که خودش هم در گوشه‌ای دور از چشم دیگران، در حال راز و نیاز و ارتباط با ربّ خویش است (همان: ۱۰۱).

سردار شهید مرادی، محمدرضا

خواهر شهید

در گرمای سوزان تابستان که مصادف با ماه مبارک رمضان بود، پوشش بدنی او فقط گچ بود و پیراهنی از گچ بر تن داشت. در حالی که تکان دادن اعضا و جوارح سخت بود، موقع نماز خواندن چند بالش را روی هم می‌گذاشت. چون نمی‌توانست وضو بگیرد، یک سینی از خاک برای تیمم آماده کرده بود و نمازش را همیشه سر وقت به جای می‌آورد و با همان حال روزه‌هایش را می‌گرفت (صفرنیا، ۱۳۷۶: ۲۴).

حسن انجم‌شعاع

نمازش همراه با اشک و آه و ناله بود. وقتی در جمع بچه‌ها بود، بیشتر تأکید داشت که هر جا هستند از نماز غفلت نکنند؛ زیرا معتقد بود رستگاری انسان در خواندن نماز است و می‌گفت: اگر نماز بخوانید، خیلی چیزها را در

آن پیدا می‌کنید. نماز را اول وقت بخوانید؛ زیرا امام حسین(ع) نیز در ظهر عاشورا نماز را برپا کرد. به یاد خدا باشید تا خدا به یاد شما باشد (همان: ۴۳).

سردار شهید سلیمانی، احمد

سردار قاسم سلیمانی

تا آنجا که به ذهن دارم، ندیدم که شهید احمد از ۱۳ سالگی نمازش ترک شود. او از ۱۰ سالگی همین‌طور بود. یقین دارم که او نمازش از ۱۱ سالگی ترک نشد؛ در زمانی که اوج لابی‌گری پهلوی بود (کرباسی، ۱۳۷۶: ۶۱).
قسم می‌خورم که در زمان جنگ و از زمانی که احمد را می‌شناسم، هیچ وقت نمازش ترک نشد. سیمای یک آدم ساجد و دائم‌الحمد را داشت و صورتش معصومیتی خاص داشت. احمد در هر وضعیتی و هر حالتی و در صحنه عملیات، زیارت عاشورایش را می‌خواند؛ بخصوص مراقبت زیادی از کتاب ادعیه‌اش می‌نمود. من یک‌بار ندیدم که احمد دعای کمیلش را ترک کند. احمد بدون استثناء در هر شرایطی، در نماز جمعه و در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد (همان: ۱۵۷).

سردار شهید ایرانمنش، اصغر

زین‌العابدین زاده

به موقع سرکار آمدن و به موقع نماز خواندن از ویژگی‌های شهید بود. به یاد دارم که با هم به دعای کمیل و ندبه می‌رفتیم که اغلب اوقات در مسجد جامع برگزار می‌شد. در مسجد به هنگام خواندن دعا و نماز چراغ‌ها را خاموش می‌کردند و در آن تاریکی هر کسی، حالتی خاص داشت. همه توسط می‌جستند، گریه می‌کردند و غرق معنویات می‌شدند (احمدی حکمتی کار، ۱۳۷۶: ۶۸).

سردار شهید زندی‌نیا، حاج مهدی

بی نام

حالات روحانی و خضوع و خشوع او در هنگام خواندن نماز، شایسته توجه فراوان است. او به نماز عشق می‌ورزید و اخلاص او در هنگام نماز گویای این حقیقت بود. برای برپاداشتن نماز جماعت اهتمامی فراوان داشت و برای انجام این مهم حتی المقدور خود را در مسجد حاضر می‌ساخت. در جبهه نیز به توصیه دوستان و هم‌زمان خود پیش‌نمازی نماز جماعت را می‌پذیرفت و جمعی را از فیض شرکت در چنین نمازی بهره‌مند می‌ساخت (علوی، ۱۳۷۶: ۱۶).

سعید کارآموز

شهید به اقامه نماز سر وقت توجه داشت؛ حتی در مواقعی که مشغول انجام کار فنی و تخصصی در جبهه بود. او هنگام نماز که فرامی‌رسید، کارش را ناتمام می‌گذاشت و برای برپایی نماز در وقتش اهتمام می‌ورزید و دیگران را نیز به این امر سفارش می‌کرد. او به‌راستی به مضمون این آیه اعتقاد داشت: کاری که در زمان فرارسیدن وقت نماز صورت پذیرد، در ابتدا ناقص می‌ماند و در عوض، ادامه دادن آن کار بعد از برپا داشتن نماز، سبب انجام شدن مطلوب آن می‌گردد (علوی، ۱۳۷۶: ۱۵).

سردار شهید ژاله، علی

محمدرضا آقاملایی (همرزم شهید)

انسانی در واقع معتقد و دیندار بود و روحی عارفانه داشت. وقت نماز به چیز دیگری توجه نداشت و با آرامش و متانت وضو می‌گرفت؛ گویی اینکه آخرین وضو و نمازش است. به نظر می‌رسید که از همه چیز گذشته و فقط به یک چیز توجه دارد. وقتی که به دنبال مسائل عبادی بود، همه چیز را کنار می‌گذاشت و با آرامش خاطر به راز و نیاز می‌پرداخت. حاج علی روحی لطیف و عرفانی داشت و محو زیبایی‌های طبیعت می‌شد؛ بخصوص غروب‌ها که طبیعت حالت غم‌انگیزی داشت، در گوشه‌ای می‌نشست و زانوهایش را در بغل می‌گرفت و به خورشید نگاه کرده و با خود زمزمه می‌کرد. او غرق در زیبایی‌های خداوند بود (کرباسی، ۱۳۷۶: ۱۰۵).

سردار شهید مقبلی، ابراهیم

مصیب مقبلی

شهید از نظر عبادی هم حرف اول را می‌زد. من درست به خاطر دارم که شهید پشت سر پدر و مادرم می‌ایستاد و حرکات نماز را تکرار می‌کرد. از مادر می‌خواست که بلند نماز بخواند تا نماز خواندن را بهتر و زودتر یاد بگیرد (شیروانی، ۱۳۷۶: ۲۰).

سردار شهید اتحادی، رضا

خواهر شهید

او بسیار به نماز اهمیت می‌داد. یک روز تلویزیون فیلمی را پخش می‌کرد و من برای اینکه بتوانم فیلم را نگاه کنم، نمازم را خیلی سریع خواندم. شهید به من گفت: به همین زودی نماز را خواندی؟ من گفتم: بله، خواندم. او کمی ناراحت شد و گفت: امروز نمی‌خواهم فیلم تماشا کنی؛ چون نمازت را با عجله خواندی. اولاً اینکه نگذاشت من تلویزیون نگاه کنم؛ سپس ده دقیقه به من تذکر می‌داد و می‌گفت: به نمازت بیشتر اهمیت بده، نمازت را طولانی کن و آن وقت بود که اجازه داد تا من فیلم را ببینم (بنی‌اسدی، ۱۳۷۶: ۳۵).

سردار شهید شریف، یوسف

ضیاءالدین سالور (همرزم شهید)

به هنگام اقامه نماز حالتی عارفانه داشت و سجده‌هایش طولانی بود. اگر کسی نخستین بار او را در حالت سجده می‌دید، فکر می‌کرد که به خواب رفته است (طیبی، ۱۳۷۶: ۳۷).

علی گرجی (همرزم شهید)

حالات او در هنگام اقامه نماز به فردی می‌ملند که میان خواب و بیداری است و معمولاً با اتمام نماز می‌گفت: «پروردگارا! ما را به دنیا و ظواهر آن پایبند نفرما (همان).

حسن کاظمی (همرزم شهید)

زمانی که به نماز می‌ایستاد، رنگ صورتش تغییر می‌کرد و در سجده‌های نماز می‌گریست. معمولاً در پایان نماز چهره‌اش افسرده و اشک‌آلود بود. سجده، رکوع، قنوت و تمامی مراحل نمازش طولانی بود (همان).

علی گرجی (دوست و همرزم شهید)

در مقطع دبیرستان، در بُعد عبادی و تقید به انجام فرایض و راز و نیاز با پروردگارش واقعاً الگو بود. اقامه نمازش عارفانه بود و حیرت هر بیننده را برمی‌انگیخت (طیبی، ۱۳۷۶: ۱۲).

حمید کمالی (دوست و همرزم شهید)

پیش از آن او را در حالت سجده ندیده بودم. مدتی به او خیره شدم و بی‌درنگ از دوستی پرسیدم: برای یوسف اتفاقی رخ نداده است؟ پاسخ داد: خیر، او سجده‌های طولانی دارد (همان).

احمد فاطمی (دوست، فامیل و همرزم شهید)

او به نماز سر وقت بسیار اهمیت می‌داد و سهل‌انگاری در نماز را حتی در سخت‌ترین شرایط روا نمی‌شمرد. با برخاستن بانگ اذان بی‌درنگ وضو می‌گرفت و نماز را برپا می‌داشت. برای اقامه نماز جماعت و حضور در مسجد دقتی و سواس‌گونه داشت و می‌کوشید در صورت امکان، نمازش را به جماعت و در مسجد بخواند. با فرارسیدن امتحانات پایان سال تحصیلی، در فصل گرما و سوزان جیرفت، طبق عادت دانش‌آموزان جیرفتی با استفاده از نور خیابان، شب هنگام تا سحر درس می‌خواند و به محض پخش شدن اذان صبح از بلندگو و مناره مسجد به آنجا می‌شتافت و نماز صبح را در مسجد برگزار می‌کرد (همان).

احمد نخعی

به تعقیبات نماز اهمیت می‌داد و آخرین فردی بود که از نمازخانه و یا مسجد خارج می‌شد. دائم‌الذکر و دائم‌الوضو بود. قبل از خواب وضو می‌گرفت و قبل از خواب پیوسته ذکر می‌گفت (همان: ۱۱۴).

سردار شهید رشید فرخی، محمدجواد

سرای‌زاده

یک روز به من گفت: نگاه کن و ببین کجای نماز من اشتباه است. وقتی نماز را شروع کرد و خواند، تازه متوجه شدم که چقدر نماز من اشکال دارد. واقعاً در طول ۴۵ سال زندگی، هیچ‌کس را ندیده‌ام که نمازش را مثل حاج‌یونس و محمدجواد بخواند. نماز خود را با اخلاص می‌خواند، در ضمن نماز اشک می‌ریخت و در پایان نماز دعاهایی قرائت می‌کرد. او هنگام خواندن نماز چنان غرق در راز و نیاز می‌شد که متوجه صحبت‌های اطرافیان نمی‌شد (موسی‌پور، ۱۳۷۶: ۲۴).

همسر شهید

چنان با خدا مناجات می کرد که مرا شیفته ساخته بود. یک بار از او خواستم که به هنگام خواندن نماز با او باشم. گفت: نه، می خواهم تنها باشم. همیشه می گفت: من باید گریه کنم تا خدا مرا ببخشد و از من راضی شود. یک شب نبود که با خدا راز و نیاز نداشته باشد، همیشه نماز شب و دعا می خواند و همیشه ما را به نماز دعوت می کرد (همان).

اسماعیل کاخ

او همیشه جزو نفرات اول در صف نماز بود. در دوره ای که ما آموزش می دیدیم، یک بار نشد که او دیرتر از دیگران وضو بگیرد یا دیرتر از دیگران در نماز حاضر شود. همیشه جلودار در نماز بود، زودتر می آمد و تا شروع اذان و نماز به مستحبات می پرداخت و قرآن می خواند. در نمازها و دعاها دگرگون می شد و این امر سبب می شد عده زیادی از عبادت و دعای خود دست کشیده و به او نگاه کنند (همان: ۳۰).

سردار شهید سیرفر، خانعلی**خانم ماهجان مشایخی**

خانعلی از سن ۱۰ سالگی نماز خواندن را آغاز کرد و مدتی برای یادگیری با عمه اش نماز خواند. از آن زمان به بعد، مرتب و همیشگی نماز می خواند و هیچ گاه آن را ترک نمی کرد. برای او لحظه راز و نیاز با معبود، زیباترین لحظه بود (معین زاده، ۱۳۷۶: ۱۰).

خانم کنیز سالاری

او نماز اول وقت را بسیار مهم می شمرد و با خضوع و خشوع زیادی نماز می خواند. مسجد رفتن را نیز هیچ گاه فراموش نمی کرد (همان: ۱۸).

سردار شهید نصرالله، محمد**همرزم شهید**

بسیار عرفانی و با حساسیت نماز می خواند. گویی خدا را با چشم بصیرت می دید که این گونه خالصانه و با نهایت تواضع و خاکساری در برابر معبود می ایستاد (رستمی نسب، ۱۳۷۶: ۱۶).

سردار شهید پرنده غیبی، علی**بی نام**

اگر اذان گفته شده بود، نماز صبح را می خواند؛ در غیر این صورت بدون احساس خستگی از پیاده روی ۱۰ کیلومتری، با خدای خود به راز و نیاز پرداخته و مشغول خواندن نماز شب می شد. مهدی نماز صبح را با حالتی بسیار معنوی می خواند و پس از استراحتی کوتاه، آفتاب سر نزنه برای کنترل کار شب خود به دیدگاه می رفت و اطلاعات خود را در اختیار دیده بان می گذاشت و از او می خواست منطقه را شناسایی کند و شب گذشته را زیر نظر بگیرد. بعضی اوقات این کار دو تا سه ساعت طول می کشید. بچه ها هر چه را که دیده بودند به صورت گزارشاتی عامیانه می نوشتند تا نیروهای ستاد راحت تر بتوانند آنها را تجزیه و تحلیل کرده و روی نقشه پیاده کنند و با گزارشات دیده بانی تطبیق دهند (مقصودی، ۱۳۷۶: ۲۴).

حمید جابردوست

مهدی سعی می کرد نمازهای خود را اول وقت و در مسجد جامع بخواند. با اینکه منزلشان با مسجد فاصله داشت، هر روز با دوچرخه ای که از برادرش به او رسیده بود و همیشه احتیاج به تعمیر داشت، مسیر تقریباً طولانی خانه تا

مسجد را طی می‌کرد. برای من این سعی و پشتکار مهدی تحسین برانگیز بود و سعی می‌کردم تا آنجا که ممکن است او را همراهی کنم. نور عجیبی در چهره او می‌دیدم و بارها به جای آنکه نماز را در اول وقت بخوانم، می‌نشستم و نماز خواندن او را تماشا می‌کردم. در نماز، حضور قلبی عجیب داشت. دیدن رابطه او با خدا مرا چنان متأثر می‌کرد که به گریه می‌افتادم و از خدا می‌خواستم برای یکبار هم که شده این حضور قلب را نصیب من هم بنماید (مقصودی، ۱۳۷۶: ۱۳).

سردار شهید دریجانی، ذبیح‌الله

دادخدا دریجانی

در مدرسه حافظیه دریجان، من در کلاس اول و ذبیح‌الله در کلاس چهارم درس می‌خواندیم و از این زمان من با شهید آشنا شدم. شهید علاوه بر اینکه در درس خواندن و دیگر مسائل موفق بود، در آن ایام به عنوان پیش‌نماز، نماز جماعت را با حالت گریه برگزار می‌کرد. او چون از خانواده‌های مذهبی بود، قرآن و مراسم صبحگاهی را در مدرسه اجرا می‌کرد (بنی‌اسدی، ۱۳۷۶، ص: ۳۰).

عبدالله دریجانی (برادر شهید)

نماز شهید در خانه هیچ وقت ترک و فراموش نمی‌شد. شهید از کسانی بود که برای یادگیری نماز برای من جایزه تعیین کرده بود؛ چون من کلاس دوم بودم که نمازم کامل شده بود (همان: ۴۲).

همسر شهید

شهید به نماز اول وقت و جماعت بسیار اهمیت می‌داد. همسر شهید در این زمینه می‌گوید: همیشه نمازش را اول وقت می‌خواند. به یاد ندارم که نمازش را سر وقت نخوانده باشد یا آن را به تأخیر بیندازد. برای نماز جماعت بسیار ارزش قائل بود. در مدتی که در اهواز بودیم، به یاد ندارم که قبل از نماز به خانه آمده باشد. در این مدت فقط دو بار قبل از اذان به خانه آمده بود؛ زیرا همیشه نماز را به جماعت در لشکر می‌خواند. یکبار مریض شده بود که باعث شد دو روز در منزل بستری شود و مورد دوم هم هنگامی بود که برای یک نفر پیام مهمی داشتند. ما بعد از اذان هر وقت با ذبیح‌الله کار داشتیم، صد در صد مطمئن بودیم که در مسجد است (بنی‌اسدی، ۱۳۷۶: ۸۵).

سردار شهید ارفع مرتضوی، سیدسعید

بتول و سیدالسادات مرتضوی

او از همان نوجوانی تواضع داشت. در اتفاقی که زندگی می‌کردیم، او همیشه نزدیک در اتاق بود و روح بلندش اجازه نمی‌داد که بگویم من می‌خواهم بالای اتاق باشم. او در اوج جوانی هرگز نمازش ترک نشد. آرزو داشتیم که صبح قبل از او بیدار شوم؛ ولی هر وقت بیدار می‌شدم، او در کنار جانمازش بود. بالای تخت او طاقچه‌ای بود که روی آن قرآن، رساله امام، مفاتیح و یک رادیوی کوچک وجود داشت (امیر پورسعید، ۱۳۷۶: ۲۵).

سردار شهید علیمرادی، کاظم

پدر شهید

او کوچک بود، کارش داشتیم؛ ولی او را نمی‌دیدم. گشتم و او را پشت تپه‌ها پیدا کردم؛ در حالی که با جمعی از دوستان و همسالانش نماز جماعتی برپا کرده بودند و او پیش نماز بود. همین که آنها را صدا زدم، نماز بچه‌ها از هم پاشید. همیشه آن صحنه نماز در خاطر من باقی مانده است (کرباسی، ۱۳۷۶: ۴۸).

سردار شهید محمدحسینی، اکبر

علی سنجری

از بهشت زهرا که برگشتیم، به چهارراهی برخوردیم که ترافیک در آن چند دقیقه‌ای طول کشید. اذان ظهر که بلند شد، اکبر ناگهان از اتوبوس پیاده شد. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم نماز بخوانم! در آن روز چون اکبر از ناحیه پا آسیب دیده بود، اصلاً نمی‌توانست راه برود؛ ولی به هر ترتیبی که بود، خود را کشان‌کشان به مسجدی در آن نزدیکی رساند و نمازش را به جماعت خواند. او طوری با شتاب به طرف نماز جماعت می‌رفت که فکر می‌کردی اگر نرسد، انگار تمام دنیا را از او گرفته‌اند (محسنی‌نیا، ۱۳۷۶: ۸۱).

سردار شهید صابری، اسفندیار**فتح‌الله سلطانی**

در وقت اذان او اولین کسی بود که وضو گرفته و در صف نماز جماعت حاضر بود. سعی می‌کرد نمازش را اول وقت بخواند؛ همچنین تأکید بر خواندن نماز به جماعت داشت (بهمنی، ۱۳۷۶: ۲۶).

سردار شهید عبداللهی، احمد**مادر شهید**

از همان ۷ سالگی به مسجد می‌رفت و نمازش را به جماعت می‌خواند. امام جماعت وقت، مرحوم آیت‌الله روحانی توجه خاصی نسبت به او داشت. شهید بزرگوار در جابه‌جا کردن قرآن‌ها و تمیز کردن مسجد همکاری لازم را به عمل می‌آورد و در جلسات قرآن مرحوم آیت‌الله روحانی شرکت می‌کرد (وصالی، ۱۳۷۶: ۸).

سید اسدالله ایرانمنش

در هر نقطه و به هر کاری که مشغول بودیم، با بلند شدن صدای اذان می‌دیدیم که شهید عبداللهی نیست. او دقایقی قبل از اذان به هر طریقی که بود، خودش را به نماز جماعت می‌رساند. این حرکت شهید باعث شده بود که بچه‌ها او را به عنوان الگو قرار دهند (همان).

سردار شهید رضوی‌نسب، اسماعیل**برادر شهید**

در سنین ۶ تا ۱۱ سالگی از بس که وضو می‌گرفت، همیشه دست‌هایش ترک خورده بود. در شرایط سخت زمستان، حتماً باید وضو می‌گرفت؛ برای نماز، بازی، به مسجد رفتن و حتی برای خوابیدن باید حتماً وضو می‌گرفت از کلاس سوم به بعد، حتی یک روزه‌اش هم قضا نشد. در شرایط عادی تمام روزه‌هایش را می‌گرفت. می‌توانم بگویم از سن ۴ یا ۵ سالگی تا زمان شهادتش، هیچ‌وقت نمازش ترک نشد و همیشه آن را اول وقت می‌خواند. معمولاً در مسجد نماز جماعت برگزار می‌شد. آن زمان آقای هدایت امیری که از باران انقلاب بودند و هستند، در مراسمی که در مسجد برگزار می‌کردند، به بچه‌ها خواندن نماز را یاد می‌دادند. شهید از شاگردان آقای امیری بود و وقتی که می‌خواست به مسجد برود؛ حتی من و پدر و مادرم را بیدار می‌کرد و می‌گفت: بلند شوید و نمازتان را در اول وقت بخوانید (علوی، ۱۳۶۷: ۶ و ۱۱).

سردار شهید شریفی، حسین**همسر شهید**

شهید عاشق عبادت و نماز و راز و نیاز بود و عادت داشت که نمازش را در اول وقت بخواند. به خواندن نماز اول وقت اهمیت می‌داد و همیشه به خانواده‌اش سفارش می‌کرد که نمازشان را در اول وقت بخوانند (اکبری‌فرد، ۱۳۷۶: ۱۳۷۶).

. (۲۷)

سردار شهید احمدی، محمدباقر**صغری افاضاتی (از اقوام شهید)**

یک روز من به اتفاق خانم شهید باقر احمدی، مادرخانم و برادر خانمش به خارج از سیرجان رفتیم که در آنجا خانمشان آش تدارک دیدند. نزدیک ظهر که شد، شهید به همسرشان گفتند: بیا به نماز جمعه برویم؛ اما چون هنوز آش ما آماده نشده بود، همسر ایشان نمی توانستند بیایند. شهید اصرار داشتند که همسرشان بقیه کار را به دیگران بسپارند و برای اقامه نماز جمعه حرکت کنند؛ اما کار به گونه ای بود که این امر امکان پذیر نبود و باید خودشان آن را انجام می دادند؛ بنابراین در جواب شهید احمدی گفتند: شما خودتان به نماز بروید. شهید در جواب گفتند: من اگر می دانستم که تو امروز از نماز جمعه باز می مانی، هرگز به اینجا نمی آمدم و خودشان برای برپا داشتن نماز جمعه حرکت کردند (علوی، ۱۳۷۶: ۵۹).

سردار شهید فولادی، ناصر**مهندس احمد آببر**

او بسیار به نماز مقید بود. یکبار به اتفاق بچه ها به کوه رفته بودیم. هنگام برگشت، نزدیک اذان ظهر بود و او می خواست نماز بخواند؛ اما آب نبود. تصمیم گرفت که تیمم کند. ما همگی گفتیم: صبر کن، دو ساعت دیگر می رسمیم و می توانی وضو بگیری و نماز بخوانی. ناصر گفت: شما مطمئنید که می رسید؟ اگر تضمین می کنید که من نمازم را نمی خوانم و اگر نه، بگذارید همین جا نماز بخوانم (نجمی، ۱۳۷۶: ۵۷).

مادر شهید

در یکی از شب ها، ناصر مشغول خواندن نماز شب بود و با اشک و ناله از درگاه خداوند طلب مغفرت می کرد. پدرش از صدای او بیدار شد و پرسید: ناصر جان! چرا این قدر گریه و زاری می کنی؟ مگر تو چه کار کرده ای؟ مگر چقدر از عمر تو گذشته است؟ ناصر پاسخ می دهد: عمر ما انسان ها، سرشار از گناهان کبیره و صغیره است که شاید من از آنها بی خبر باشم. اگر من استغاثه می کنم و پیامبران را واسطه قرار می دهم، به این خاطر است که خداوند از گناهانم بگذرد و مرا به درجات تکامل و عرفان برساند (نجمی، ۱۳۷۶: ۱۴۰).

سردار شهید عرب نژاد، عباس**رضا همت آبادی (همرزم شهید)**

ما هنگام نماز خواندن سعی می کردیم به صف اول برویم و سمت راست بایستیم تا ثوابش بیشتر باشد. می دیدیم عباس یا کفش ها را کنار می زند یا گوشه ای می ایستد و نمازش را به جماعت می خواند و برمی گردد. می گفتیم: عباس، من برایت جا گرفتم، کجا بودی نیامدی؟ می گفت: نماز را هر جا بخوانی فرقی نمی کند. خدا کند نماز انسان درست باشد و خدا قبول کند. حالا چه روی موکت، چه روی خاک یا گل و سنگ (احمدی حکمتی کار، ۱۳۷۶: ۴۱).

سردار شهید میرافضلی، حمید**علیرضا باقری**

راز و نیاز و نماز شب را در مدت زمانی که در جبهه بودم، از ایشان می دیدم؛ هرچند که ایشان از تظاهر بدشان می آمد و سعی در پنهان نگه داشتن این قبیل طاعات و عبادات داشتند. خوابشان کم بود و در اوقات فراغت از دوستان شهیدشان سخن می گفتند و ناراحت بودند که چرا از قافله جا مانده اند (ابراهیمی نژاد رفسنجانی، ۱۳۷۶: ۷۸).

سردار شهید پایدار، محمود**علی خیراندیش**

محل خوابش را در چادر انتخاب می کرد تا وقتی می خواهد برای وضو گرفتن بیدار شود و نماز شب بخواند، کسی متوجه او نشود. یکی دو بار که بیدار شدم، می دیدم که سریع از چادر خارج می شود و در تاریکی مشغول نماز می شود. یک شب طبق معمول چانه می زد که من باید در چادر بخوابم. بعضی ها برداشتشان این بود که برای نماز می خواهد کنار در بخوابد و بعضی می گفتند دارد فداکاری می کند؛ چون هوا سرد بود (روزیبکر، ۱۳۷۶: ۱۵۱).

سردار شهید حاجبی، حاج علی**مهدی قاسم زاده**

حاج علی کسی بود که هر دو بعدش با هم پیش می رفت. در نماز شب، بهترین عشق را با خدا می کرد و در کارهایش هم بهترین را انجام می داد که کسی نتواند عیبی یا ایرادی بگیرد. ما هیچ وقت در زمان جنگ، مشکل مخابراتی نداشتیم. نمی توان گفت جایی بی سیم ها از کار افتادند و ارتباط نبوده. هر تدبیر و پیش بینی که ایشان می کرد، مشکل مخابراتی ما آنجا حل می شد؛ ولی باید گفت ایشان چون اخلاص داشت و می دانست که این کار برای خداست و به این کار اعتقاد داشت، خدا هم کمکش می کرد. هیچ وقت کارهای بی ریا و بی تکلف آن عزیزان غواص یادم نمی رود (عبداللهی، ۱۳۷۶: ۶۸).

سردار شهید حسینی، سیدجواد**همرزم شهید**

ایشان الگوی تقوا بود. در این مدت آشنایی که در خدمتشان بودم، هیچ گاه ندیدم که نماز شبشان ترک شود و از کسانی بود که همیشه نمازش را اول وقت می خواند. آدم مقیدی بود و در ماشین، بیابان و در هر جا که با هم همسفر بودیم، زمان اذان که می شد، همان جا اذان می گفت و از راننده می خواست که بایستد تا نماز بخواند (حسینی، ۱۳۷۶: ۷۷).

سردار شهید فتحعلیشاهی، محمدعلی**بی نام**

در سال دوم دانشجویی با اردوی علمی - گردشی برای دیدن آثار باستانی به شهر بم رفتیم و در باغ یکی از همکلاسی هایمان برای ناهار دعوت بودیم. زمانی که به باغ آمدیم، اذان بلند شد و ایشان اولین کسی بودند که رفتند وضو بگیرند تا نماز بخوانند. دانشجویان دیگر هم که ایشان را دیدند، وضو گرفتند و آن روز در کنار هم، نماز جماعت خواندیم و همگی فیض بردیم (مهین خواه، ۱۳۷۶: ۲۱).

سردار شهید نادری، حسین**مریم نادری (خواهر شهید)**

در مدرسه نماز جماعت برگزار می کردند. او تکبیرگوی مدرسه بود و من حاضرم قسم بخورم که حتی وقت مجروح بودنش، مهر نماز را روی بالش می گذاشت و نمازش را می خواند و سر وقت هم می خواند. ما را نصیحت می کرد که نگذارید نماز ظهر و عصرتان با نماز مغرب و عشا همزمان شوند (علوی، ۱۳۷۶: ۲۶).

سردار شهید برزخ، دادالله

عباس ایرانمنش (همرزم شهید)

از کارهای با ارزش این شهید بزرگوار این بود که او مؤذن خط بود و همین که اوقات شرعی فرامی‌رسید، شهید عزیز به بیرون از سنگر می‌رفت و اذان می‌گفت و دیگران را مهیای نماز کرده و برای اقامه نماز خبر می‌کرد. خود او هم از اقامه‌کنندگان نماز اول وقت در خط و سنگر بود. نمازهای جماعت در سنگر با شور فراوان برگزار می‌شد (علوی، ۱۳۷۶: ۳۱).

سردار شهید گرامی، محمد**آقای خدادادپور**

حتی اگر هم کار داشت، نمازش را با عجله نمی‌خواند. یک‌بار در مجلس ختم کسی در ماهان شرکت کرده بود، یادش آمد که چون کار داشته، نتوانسته نمازش را در اول وقت بخواند. آن‌قدر نگران شده بود که نمی‌توانست صبر کند تا جلسه تمام شود. اگر هم بلند می‌شد و نماز می‌خواند، بسیار جلب توجه می‌کرد؛ اما بالاخره طاقت نیاورد و در گوشه‌ای به نماز ایستاد؛ بدون اینکه توجه کند که دیگران چه فکری می‌کنند (گرامی، ۱۳۷۶: ۶۳).

سردار شهید اتحادی، رضا**سیداحمد حسینی**

وقتی صدای اذان بلند می‌شد یا قبل از اذان که قرآن پخش می‌شد، ایشان حرکت می‌کردند و به نیروها هم می‌گفتند که کارهایشان را رها کنند و برای نماز آماده شوند. امیدوارم این برای ما درسی باشد و بتوانیم این یادها را زنده نگه‌داریم (بنی‌اسدی، ۱۳۷۶: ۹۰).

سردار شهید شیرازی، تراب

یکی از ویژگی‌های بارز شهید این بود که دائماً وضو داشت و سر وقت برای ادای فریضه نماز اقدام می‌کرد. به دوستانش هم توصیه می‌کرد که نماز را در اول وقت ادا کنند. در ادای این فریضه از جانب خود و دیگران به قدری حساس بود که باعث شده بود، بعضی افراد او را فردی خشک قلمداد کنند و گاهی به او توهین کنند (مجاز، ۱۳۷۶: ۴۲).

سردار شهید فاریابی، سیف‌الله**نعمت‌الله فراشی**

در بعد عبادی و در انجام‌دادن واجبات و ترک محرمات بسیار حساس بود. صبح زود بیدار می‌شد و نمازش را سر وقت می‌خواند. به خواندن نماز سر وقت بسیار علاقه داشت (فاریابی، ۱۳۷۶: ۷۱).

محمود مشایخی

یک‌بار به اتفاق تعدادی از دوستانش به کوهنوردی رفته بود. او به‌عنوان فرمانده گروه به قله که رسید، به هر کدام از همراهانش یک عدد خرما داد و گفت: تا ظهر خبری از غذا نیست. ظهر که فرارسید، بعد از خواندن نماز، اجازه خوردن غذا داد (همان: ۷۶).

سردار شهید دهقان‌پور، رضا**حرمت کشیتی**

سردار شهید دهقان‌پور به نماز اول وقت علاقه عجیبی داشت و سخت به آن پایبند بود. هرگاه وقت نماز فرامی‌رسید، هرکاری که داشت رها می‌کرد و به نماز می‌ایستاد. در جلسه‌ای با هم نشسته بودیم. در میان صحبت‌مان،

وقت اذان فرارسید. هنوز بسیاری از صحبت‌های شهید باقی مانده بود که گفت: معذرت می‌خواهم، الان باید برویم و نماز بخوانیم، بعد از نماز دوباره جلسه را ادامه می‌دهیم (همان: ۳۴).

حاج سهراب صادقی

در جبهه طلایه بودیم. قرار بود که شب وارد عمل شویم؛ ولی بنا به دلایلی عملیات لغو شد و هرکس به کاری مشغول شد؛ ولی شهید دهقان‌پور به نماز و دعا مشغول شد. ایشان همیشه برای نماز و دعا آماده بود. تا فرصتی پیش می‌آمد، نماز می‌خواند و مرتب مناجات می‌کرد. هر زمان که با رضا کار داشتیم و سراغش را از بچه‌ها می‌گرفتیم، می‌گفتند: ببینید کدام طرف قرارگاه خلوت است، حتماً رضا در همانجا مشغول عبادت است (همان: ۹۱).

سردار شهید یوسف الهی، محمد حسین

برادر تاجعلی

حسین به مسائل اخلاقی و دینی و انجام‌دادن مستحبات بسیار مقید بود. هیچ‌وقت نمی‌شد که قبل از خواب سوره واقعه را نخواند. دائم‌الذکر و دائم‌الوضو بود. نماز شب می‌خواند و همیشه از عطر استفاده می‌کرد (همان: ۵۱).

سردار شهید فاریابی، سعدالله

ابراهیم مقبلی

با یکی از دوستانش به بندرعباس رفته بودند، ظهر یکی از روزها، شرایط برای وضو گرفتن مساعد نبود و دوستش پیشنهاد تیمم داد؛ ولی او نپذیرفت. به دنبال آب رفت و دو نایلون آب آورد و هر کدام با یکی از آنها وضو گرفتند و نماز خواندند (فاریابی، ۱۳۷۶: ۷۱).

سردار شهید سلیمی کیه، محمد

سید محمد تهامی

از نظر عبادی در حد اعلا قرار داشت. نمازش را با دقت می‌خواند و به محض شنیدن صدای ملکوتی اذان، کارها را رها می‌کرد و به نماز روی می‌آورد. دیگران نیز به دنبال او می‌رفتند و وضو می‌گرفتند تا نماز را با جماعت برگزار کنند. در بسیاری مواقع ایشان امام جماعت بود و بچه‌ها را به تقوای الهی دعوت می‌کرد. شب‌ها نیز به نماز شب مشغول بود (غفوری، ۱۳۷۶: ۲۱).

سردار شهید شفیعی، علی

مخدومی

به یاد دارم که ما در جبهه هر وقت نماز می‌خواندیم، به‌صورت جماعت بود. در آن هوای گرم تیرماه، یک برزنت انداخته بودند که ما روی آن نماز می‌خواندیم. فقط عده معدودی مثل علی شفیعی بودند که بعد از پایان نماز جماعت می‌ماندند و تعقیبات و مستحبات را در آن هوای گرم به جا می‌آوردند. بارها صبح زود، هنگامی که من و دوستان در چادر خوابیده بودیم، می‌دیدیم که علی غیث می‌زند. او می‌رفت و بعد از پیدا کردن جای خلوتی در بیابان، نماز می‌خواند و دعا می‌کرد. بعضی از شب‌ها هم به بهانه سرزدن به دوستان، از چادر بیرون می‌رفت و نماز شب می‌خواند (غفوری، ۱۳۷۶: ۹۵).

سردار شهید نامدار محمدی، محمدحسین

جعفری (همرزم شهید)

شهید نامدار همیشه مشغول انجام کار بود و لحظه‌ای از وقت خود را برای حرف‌های بیهوده تلف نمی‌کرد؛ ولی این برای بچه‌ها عجیب بود که همیشه در صف اول نماز جماعت بود و بعد از نماز هم، حتماً قرآن و نهج‌البلاغه می‌خواند. او علاقه شدیدی به نهج‌البلاغه داشت؛ به طوری که در صحبت‌هایش، همیشه قسمت‌هایی از نهج‌البلاغه را بیان می‌کرد (جلالی اسفندآبادی، ۱۳۷۶: ۳۱).

سردار شهید آرمان، محمد

معصومه سپهری‌نیا (همسر برادر شهید)

از خصوصیات معنوی و عرفانی او این بود که هیچ‌وقت نمازش ترک نمی‌شد، مخصوصاً نماز شب را فراموش نمی‌کرد؛ تا وقتی که با ما زندگی می‌کرد، مرتب نماز شب می‌خواند. نمازهای یومی‌اش را هم به موقع می‌خواند و زمزمه‌اش آیات قرآن بود (روزپیکر، ۱۳۷۶: ۶۳).

علی سخاوتی

در تمام مدتی که با او بودم، یکبار نشد که نمازهای نافله و شبش ترک شود. دائماً نماز شب، دعای توسل، توجه به مستحبات، ترک مکروهات و انس با قرآن و ادعیه را مد نظر داشت. توجه به معنویات و عرفان از خصوصیات برجسته او بود (همان: ۶۰).

سردار شهید پایدار، محمود**رحمان شهبکی**

شهید پایدار با وجود اینکه به سن تکلیف نرسیده بود، به مسائل دینی و مذهبی علاقه داشت. همیشه مشغول نماز و عبادت بود و نمازش را مرتب می‌خواند. دوستانش را هم به عبادت و خواندن نماز دعوت می‌کرد و پیرامون این مسائل همیشه با آنها صحبت می‌کرد (روزپیکر، ۱۳۷۶: ۶۹).